

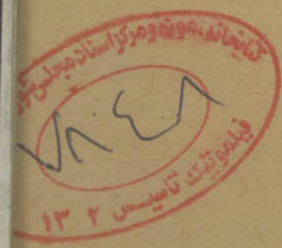
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۱۹۷

ن-۷

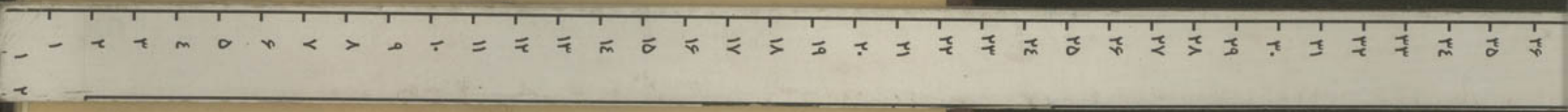
عقب

۱۹۷۸



۱۹۷
ن-۷
۱۹۷۱

کتابخانه عمومی و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۷۸۶۶
تهران، آبان ماه ۱۳۲۲



این حدسوره برآمدن حاجات
خواهنده شود برادرش

صحیح نظر عم عصر فتح

واقعه مغرب کشتا الملك

۱۶۷۶۴



۸۶۷

از زمینها

۱۶۷۶۴

ویدلستعین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بنا که حالت بهوش نباشد حقیقت جهو را طب را آن حالتی است که بعضی آلت
 از قوای حیوانی و نفسانی از کار طبع بر ماند و بد آن سبب سایر اعضا
 حس و حرکات ارادیه و طبعه بر جای نماند و بواسطه ظهور و جانی را
 خل کلی پدید آید و اسباب داخله و خارجه آن بسیار است بعضی از اسباب
 آن مثل امتدادی از خون و سایر اخلاط روید است که بهر در ایام در بدن
 پدید میگرد و بعضی از اسباب خارجه که دفعه واحده ببدن میرسد
 فرج و فرغ و امثال ذالک و دیگر سبب بهوشی انحره کینه ذفانیته
 در و ریج معطره سریع النفوذ است که چون بدماغ رسد طریقی ابر را مده
 کرده بهوش عارض گردد و طبیب چنانچه نمیلت را در کسی من است
 نماید در معالجت تعجب نماید در صورت مسحه و مساهله احتمال کلی
 بلکه یقین در وقت خواب بود اطباء ارو با خبر حقیقت با متقدمان
 و متخرنینم اطباء نزدیک است چنین مسطر کرده اند که چون را که

ارویه

ارویه که بهوش آورد بدماغ رسد سبب شوند تحذیر قلی و فقدان حس
 و حرکت را و چنین روی چون بدماغ رسد دوران خون را زیاده از آنچه
 سراد است نماید از آن روی قلی را زیاده بدماغ وارد آید بد آن جهت
 حس و حرکات بدنیه معدوم و منفقو گردند و هم از جهات آن
 روی ایلیف و غشیه و غشیه را حالت مخصوص دست دهد که در اصطلاح
 اطباء یارو با آن حالت تحذیر گویند و نگاه از رتبه تحذیرتی در کنند
 سکر گویند و اگر درجه آن از سکر بالاتر رود بهوش نمانند چون از رتبه
 بهوش تحذیر نماید سکت گویند یعنی نماند که تصورات خواب
 و بیداری بدیهی است و مانند سیر و کسنگ از وضعیت با سکت
 چه هر کس معرفات آن نماند است آنها را مسمی است پس آنچه
 در مورد تعریفات نوم و لفظه آورده اند بیان کیفیت حصول
 ذفایه آنهاست که محض شناختن حقیقت و ماهیت آنهاست
 نوم حالتی است که عارض حیوان میشود که در آن حالت نفس افعال طبعیه را
 بر جای آورد از حس و حرکت ارادی بایستد معلوم است که در جهات
 روح بوی باطنی رجوع کنند و از آلت منقطع شود و باز از آنکه از روح

بر جانب آت متوجه باشند بدانکه حیوان را بچند جهت از خواب بیدار
 نیست چه در بیداری از نفس حرکت چاره نباشد و آنها بی حرکت
 روح اینچنانکه پذیرد و روح که مانند مغز در قشر و عذوق بدن است
 از حرکات بی دریا کما ایش گیرد و وضع است که نگاه بیداری
 همیشه باشند از گاهها بیسار بکلی نیست و ناخود کرد و پس
 می باید در بطن اجتماع جویند تا استراحت کنند و هر قدر از خواب
 سستی و حدت یا فتنه اصلاح شود و آنچه بنجد رفته آن را
 تحسین نماید دیگر اینکه نفس را در حالت بیداری بجز مضمخ خدا
 کارهای دیگر است و در آن حالت نتواند چنانچه باید در خواب غذا را
 نیکو هضم کند تا چار خواب عارض شود تا غذا جوید و هضم
 بدن بدل یا تحسین کسیر و در هم از لطیف غذا بسوی رطیف متولد
 شود که روح تا تحلیل شود چون نمره و فایده خواب معلوم شد

بلک

ثبت

بلقت در طوبات بخشد لبرم مستحی شوند و اجزاء زیرین آنها
 بر اجزاء زیرین پیچند پس روح از چند سو تواند نظر بر آید
 اولد مسکت و معبر روح مسدود شده ثانیاً بخارات نکذارد
 که روح چنانچه بیدار میمان آنها بگذرد و نظر بر آید مانند شمع
 شمشعی که در هوای بخار آلوده و کثیف نتواند نیکو نفوذ کند
 ثالثاً روح و بخارات بیکدیگر آمیخته شوند و روح غلیظ شده در حرکت
 کنند و پدید شود کفته اند چون نفس تا طقه از کار فرامی آید
 و من غل بدنیه فارغ و آسوده شود یا نفوس کلیه در عقول نورانیته
 ستادانیه اجتماع یابد و در آنها جمیع موجودات از عقلی و غیر عقلی
 از ضرورت مستقید منطبع و هر قسم است در آن شرح آنها را
 کتاب بسین و ام الکتاب و لوح محفوظ گویند چنانچه خداوند جل
 جلاله فرموده لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین
 وَقَالَ تَقْدَسُ وَتَجَدُّ كَلِمَتِي فَعَاوَنِي فِي الْوَجْرِ
 وَقَالَ عَنِ اِسْمَاءُ وَكُلَّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَقِرٌّ
 بالجمله چون از نفس کشف الجب و زرع شود اغل حسیه شود و از

که درات و عدلی بترتیه پاکت و پاکیزه گردد و چون آینه صیقلی
 در آینه دیگر در بار و برابر شود بد آنچه در آنها حرم و منطبع است
 نقش پذیر و خصوصاً از چیزها نیکه با نفس مناسبت و سنجیت
 داشته باشد از قبیل ولد و اهل و عیال و غیره در کتب حکیمه
 مبرهن شده است که قوه متخلیه با تطبیع کلیات سوکوت
 جوئیات پوشند و معاینه امور حکایت کنند چنانچه هر وقت
 در حقیقت شنیده شود نور حشر در برابر آید و چشم در انبساطی بگوش
 رسد پهنای و عرض بسیار مثل گردد پس نفس ناطقه هر نفس پذیر
 و قوه متخلیه از نور گرفته در هر مرفون گردد و حسن مشترک که نمیشاید
 آینه در رد باشد آنچه از داخل بر فرد آید مانند چیزها که از
 خارج بوی او در دست مده کند و بدست خیال فانی بسیار
 در این جهت است که صور مناسیه در بار باند پس آنچه مشهور در
 شده بود در اتصال نفس ناطقه بالوای سماواتیه هر گاه همان باشد
 که نفس نقش پذیرفته و متخلیه بودن تغییر و تبدیلی از نور گرفته
 و بجز کایه و جزئیات با یکدیگر تفاوت و اختلاف ندارند آن را

روایت

روایتی که صادق خوانند و محتاج به تغییر نباشد همان واقع شود
 که نقش پذیرفته است و اگر متخلیه تغییر و تبدیلی الی الی
 با ملائمت و مناسبت بود چنانچه از خدا بگذرد بر در مثل
 آنیکه در آن عالم بدو نفس گرفته متخلیه او را بسته کند یا از
 شپهر بشیر و دیگر حکایت کند چنانچه دشمن دیده است از دیبا
 حکایت نماید و بر این قبیل او را روایتی صادق خوانند
 که محتاج به تغییر و نظر معبر است و اگر در تغییر و تبیه بر رعایت مناسبت
 نشده باشد چنانچه از دیبا بسجد حکایت شود از دعوات
 متخلیه باشد و اضافت و اعلام نامند پس محاکات و تبدیلی
 بجائی منتهی شدت که معبران حق خوانند از آن خبر بی با دل
 برند و بقانون تحمیل بالعکس بر آنچه نفس از تطبیع یافته و
 شوند آن روایا نیز قابل تعبیر دانسته اند از آنچه گفته معلوم شد
 که روایا صادق چند گونه است نخست از اخبار صادق صریح که
 محتاج به تعبیر نیست بلکه چنانچه دیده شده واقع شود دوم از اخبار
 صادق حقی که محتاج به تعبیر است و برودی معبران تعبیر کنند

سیم خوابهای صادق خفیه که بل تعبیر است ولی با معانی نظر
و عکس تحلیل توانند تعبیر نمود اما در بای کا دبه که جزاضفت
احدم نباشد نیز بر چند گونه است در چندین راه پدید آید
چنانچه باره اوقات چیزها منگد در هنگام بیداری در قوه خیالی
مرتم شده است در حالت خواب از حسن مشترک منقطع شده
دو بار در خیال مخزون گردد و در یاد ماند همچنین گاهی در بیداری
پاره معانی از قوه حافظه رسم شود مثل اینکه امر هولناکی یا غیر محجوب
تجد داشته در حالت نوم قوه متخلیه بر آنها کسوت صورت پوشند
در قوه خیال منقطع گردیده در حسن مشترک منقش شود و در
در خیال مخزون آید و بعد از خواب در یاد ماند و گاهی در خواب
روح تغییر و الحراف پدید شود و در کسب ارجاع باشد
خویش بر کرده از افعال خود تغییر جویند و تغییر خراج روح
کامی سازد باشد و گاهی مادر منگد چون حرارت سادگی
در خراج روح پدید آید لاجرم روح مشتعل و افرودخته شود پس
متغیبه بر حسب طبعیت خویش بر آن اشتغال و حرارت سادگی

ببین

لباس اشیاء حاره که در بیداری دیده شده بپوشند پس
بصورت آتش و آفتاب یا صاعقه در آید پس قوه خیال
بدان صورت نقش پذیرفته و حسن مشترک بد آن نقوش
منقطع گردد پس هنوز در حسن مشترک شده دوباره در خراج
خیال مخزون آید و پس از خواب در یاد ماند باشد و همچنین
بچون برودت سادگی در خراج روح ظاهر شود متخلیه بر حسب
طبعیت خود بر آن برودت سادگی کسوت اشیاء بارده
که در بیداری دیده شده بپوشند لاجرم بصورت برف و باران
روح و لکرگ در آید پس قوه خیال بد آنها منقش شده و حسن
مشترک نیز بد آنها منقطع گردیده و در باره در قوه خیال مخزون
شود و بر این قباس و اگر سود خراج روح مادر باشد منگد صفر
غالب شده باشد آنچه صفر اویه زرد کون باره آینه شود
در روح مشتعل و افرودخته گردد چنانچه گفتهیم بمسببت صفر و حرارت
مراجمیه روح خیال در زرد کون در خواب دیده شود و پس
از خواب در یاد ماند و همچنین در غلبه دم و بلغم سودا

بمناسبت آنها در حالت خواب خیالاتی عارض شده تماماً
 دیده شوند و بعد از خواب در یاد بمانند و تمام این قسم را در باب
 کاذبه نامند و آنها را اصله تعبیر می نامند بلکه طیب بدان حدیث
 و بد آن دلایل بر سوء خراج بدنتیه استدلال کنند چون تحلیل
 بالعکس شرحی رفت بدان مسئله اشراقی کنیم تحلیل بالعکس
 در منطقی تعلق گیرد که باره اعمال حسابیه در حکایات سائل گردند
 پس آن اعمال را در جمیع جادرسازند تا عدد معلوم بدت آید
 پس قاعده چنانست که عدد معلوم را ضبط کنند و بر خلاف
 ترتیب از آخر مسئله شروع کنند و عکس آن اعمال را در آن
 عدد معلوم جادرسازند تا در مرتبه آخر عدد مطلوب بدت آید
 مثلاً اگر سبلی جمع گفته باشد تفریق کنیم و تفریق را جمع و اگر
 ضرب گفته باشد قسمت میکنیم و قسمت را ضرب و اگر مثلاً
 گفته باشد نصف بفرایم ماثلت تفریق میکنیم و عکس آن
 و اگر گفته باشد خمس تفریق کنیم ما ربع می افزاییم و عکس آن و مثلاً
 تا آخر مثال آن عدد مطلوب است که چون سه برابر نماییم و در عدد

از اصل

از حاصل موضوع کنیم و بعد چهار برابر نماییم و سه عدد بر اصل
 اضافه کنیم و مجموع را مضاعف نماییم و ده عدد از حاصل تفریق
 کنیم بکصد باقی ماند جواب عدد بکصد را بگیریم و ده عدد بر آن
 اضافه میکنیم تا صد و ده میشود و آن را نصف میکنیم پنج باقی
 میشود و سه عدد از آن موضوع میکنیم پنج و ده میشود و باقی
 قسمت میکنیم بر چهار پس خارج قسمت سیزده میشود و سه عدد
 بر آن می افزاییم مجموع پانزده میشود و آن را بر سه
 قسمت میکنیم خارج قسمت پنج میشود و آن عدد مطلوب است
 تا آنکه دلیل چهارشنبه بر دهم شرح الغنا ۱۳۵
 این چند فرد را ابو علی نسبت است که شیخ اریس باشد

دل که در این باب است
 چگونه است ولی موسی است
 اندر دل من از او نشیند تبارت
 خضره حال زده راه نیست

از فقر کل سیاه تا اوج رطل کردم همه مشکلات کیتی اصل

بزدن چشم قید بر کوه صلب
بر سبک دست که بر لب
نیز ازت پس از روی زندی
نزد در صوم کسب با توانی کرد

و لیکت این عمل در روان جالده است
تو تا زین جهان کجا توانی کرد

ولما اصنا

هدب النفس بالعلوم لترقى
و ذری الکمل منی للیکل بدت

انما النفس کالتی الخیر و العلم
سراج و حکمة الشریف

فانما اشرمت فانک حقیق

فانما

فانما اظلمت فانک میکت بفریب

اکت بفضایل و اقباس علوم نفس را از هر زریه پاک سازد
و از مساوی علم چشم پوشش زیرا که علم خود مجموعه است که هر چه
در او جمع است و نفس چون آئینه است و علم سراج اوست و حکمت
در آن سراج بمناب است ز جابه نفس هر گاه روشن
و درخشان باشد همواره در حره منظم باشد و چون تاریک
شود در عدد مردگان معدوم گردد و لعل اصنا

عجبا القوم یجدون فضا لی

ما بین عیابی الی عدلی

عابوا علی فضیل و ذموا حکمتی

و استوحشوا من نقصهم و کمالی

ای و کدهم و ما عابوا به

کا الطود یحضر اظحة الاوغالی

نسخه بجمعه نفع رطوبت

هلبه سیاه	بولت	هلبه زرد	مقلاروق	صبر زرد
۲۲	۲۲	۱۲	۲۲	۲۲
کورجان	ریوند چینر	کندر	مصع	
۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	
کچم کندانه	کل رخ	بناس خراف		
۲۴		۲۱		

سحاب
تصدیق دوام باید و حد طلب
پوشنه بود رخت و در آب
نقود ریاضات و عبادت ادب
باشد به تحصیل دل است عیب

وهو الذی بدان نهد و اینج آیه شریفه هفت بار بخواند انشاء که
وجعل لكم الشیخ والایقان و الافضیة قلیلا ما نلتها
وینمضی من الرقمان است چهار کلمه در سه بیاد با بد داشت دور از من
باید کرد یک آنکه خدا را یاد باید داشت پورقه دوم حرکت بالا بویسته آنکه فراموش
باید کرد یک آنکه نیک با مردم میکند فراموش باید کرد دوم آنکه بد مردم
باتو میکنند فراموش باید کرد سه و اسسه

عوالم یکادسه سه قسم است ابراع اضراع کون ابراع آن است
که بگویم محتج بماله و دمه نباشد مثل علم عقول اضراع آن است
محتج بماله باشد نه بدمه مثل افدک کون آن است
محتج بهر دو باشد مثل کائنات که هم ماله لازم است هم بدمه
فانک چون
در حال بویغنه گفته شد چون
تقریباً نور و محتج رطوبت با کوبیم باید داشت
ناچار از آثار طبیعت هر محتج با کوبیم باید داشت
طبیعت قدرت و طبع با کوبیم باید داشت
حسابت و ضایع از قواعد اصحاب با کوبیم باید داشت
چنانچه عده شیرازی در شرح فائده آورده است
و نیز عده در حکمت السعالمه است و شیرازی در دریاها باید کیند که ضرر و دریا
که در نیمه اول ماه پدید آید سخت انشری در دریاها باید کیند که ضرر و دریا
و منقرضه است و

و بر آمدن بطنه مرغان و زیاد شدن شیر در این وقت مستقیم
 زیادتی در این وقت در طوطی و در کبوتر و در مرغی که در این وقت
 از طوطی بداند این وقت در کبوتر و در مرغی که در این وقت
 مشابه که در طوطی و در کبوتر و در مرغی که در این وقت
 نهند چنانچه لغوت و زردی بدن بیشتر شود چنانچه در این وقت
 چهارم سورت نفع و بدلت آمدن میوه جات جنم جان شاد است
 که در بیشتر اوقات زنبکه اول ماه پدید آید ششم زیادتی در حیوانات
 در غرض لغوت مرقم در کتاب نجوم است که گوشت حیوانات در کتاب
 بدلت استرقا و بدن و فروع کات شود ششم آمدن ماهی در با و در فروع کات
 یا برین بگذارد و در طعم و بو تغییر یابد و در ششم چون غرض
 آب و سمن زیادتی است که در آن وقت بهم نرسد ششم یا شام هم
 النور باشد در حضان قوس نوزد و در ششم و بار در کربند یا شام هم
 معادن و چشمها در نصف اول ماه زیاد شوند و در ششم هم
 المرض اسوار آنها در نصف اول ماه بیشتر در آید بنیر هم
 بقلبه مانند میوه جات در نیمه اول ماه زود
 تر بدلت آید
 چهارم
 دماقین

دماقین نسبتا مالی صفتها آنر نموده اند هر چه قمر زیاد النور باشد
 ضرر به بیشتر بطرف قد یا زخمی صرع مصدر عینی است که در ابتدا
 و زیادتی قسم بیشتر عارض شود و چنانچه گفته ابو معشر زنگنه
 امثلده قمر در هر ماه دست داد نشان دهم اعراض عانی مانند
 طاعون و دو بار زیاد تر نور قمر استند آید مانند مقدم ظهور
 مرض است که اهل ارو با ضبط کرده اند و آن را بزبان لدین
 ستنی ندوینر خوانند و آن شبیه صرع است گویند از خوابیدن
 در ماه تاب پدید شود پس جدا هم دماقین تجربه کرده اند در
 وقت که قمر زیاد النور است اگر حصا دکنند جانور خورد و کویک
 میان خوشه پدید آید و آفت بزوع رس نوزد هم اگر در شرا
 در زیادتی قمر برند آفت برایشه او میرسد و در اغلب وقت
 چهار باره از آن ریشه در حث نرید بیستم در از زیاد نور قمر
 شراب در آنها و ظرها منقلب شود و که درت پذیرد چو در
 آن پسا رشود اینر است خواص آثار طبیعه قمر که در کتب پیش
 معتبره ضبط شده است اما مثلث شدن کتان و قصب از تابش

نور قمر زیاده مشهور است بطوریکه شعرا در اشعار خود در وصف لبتل
نموده اند جمال الدین سراج عبدالرزاق اصفهانی گوید
کس ندید بر آفتاب نور چراغ آورد کس بر ما همتا بخلقت کفن
ابیات که در مسلمات منظوم شد است

اصول بیست و نه در فضیله کتب
عشق شما در صفا جان نشو ده بیج او صیبار

جماله نصف لبتل است اسهام از فرخ
بعد از آن نماند لذت رسالت کف

یکه نصف نصف نصف نصف نصف نصف
باز در س نصف آن و نصف ضعیفش بیچار

اصول بیست و نه در فضیله کتب
نور قمر زیاده مشهور است بطوریکه شعرا در اشعار خود در وصف لبتل
نموده اند جمال الدین سراج عبدالرزاق اصفهانی گوید
کس ندید بر آفتاب نور چراغ آورد کس بر ما همتا بخلقت کفن
ابیات که در مسلمات منظوم شد است

نور

فرض ربع از زوج زوجه با ولد همی ولد فرض نمیشود حاصل زوجه شرط اولد اعتبار

سهم نماند از سهم نماند چنانچه از سهمین
باید سهمین ابی با بقدر آنچه از سهمین

همه کس از اب و اتم ولد با بصیر
با یک از ولد است از طوله و ان مدار

فصل فی کتب
جمع کتب فرض ملکیت است
مقت از آن مجمع فرض است

نصف ربع از زوج بنت است ابوین است اب
یکه فرض به مجتهدین زوجه از یک تا چهار

نصف ثمن است از زوجه است بنت واحدی عزیز
بنت ابوین ابی است غیر محی اختیار

تعین در تعینات جمع الجمع عبارت است از غیره علوم ریاضی
 و ادب آنچه نازل شود بر دل عارف از مکتب غیب هر چه که بکند
 لفظی است صوتی است
 در ظاهر نمود فصلی در بیان اشیا و اشیاء است
 و در وسط میان ظاهر و باطن اشیا و اشیاء است
 تو می بینی که در اینست قطع نظر از هر شئی که در دنیا است
 قیام است حتی حالت دنیا از جهت شئی از عالم غیب چون قطب
 شئی خالی عطا است که در او آید بر دل بوی است حتی حقایق حقیقت
 باهون جمیع الطبع صورت است در دل که جمیع حقایق حقایق التیاس
 در است باقی اول فله که سما و اخسی و کله و هو الله عزوجل حق التیاس
 عبارت از احدیت است حکم حقایق اشیا و اوصاف و مقام اشیا و
 عبارت از احدیت است محفوظ است بعد از انکامل لاهوت عبارت
 کاتبین عبارت از لوح محفوظ است عبارت از محارن
 از حیوان است که سار و نور اشیا و ناسوت عبارت از محارن
 لبالب عقل است که نور بود نور و نور
 بعد از نور او کام و تحسین
 لبالب

ماده نور الهی است محقق آن است که شایسته کند در هر
 بی تعیین زیر که شئی اگر چه شود در تعیین با سیم یا بصفت
 منحصر و تقدیر است لهجوم مطلق مقید و مقید مطلق بنوع و عبارت
 از حقایق الهی یعنی از معرفت ذات حق در اسم و صفات و در مقام

نفس
 عبارت است از وجود
 حضرت الوهیت اسفا هم عبارت

از منزل نفس و وصول با فو مقبض و اقی
 مبین عبارت است از نهایت مقام دل است و دل عبارت
 از سده تجلیات اسماء و صفات است و در سیر فی الله است
 عبارت از تحقق با اسماء و صفات حتی و صفات حتی یا قال است
 بالکلیه یعنی در کلیه اشیا و اوصاف و مقام اشیا و
 عبارت از احدیت است محفوظ است بعد از انکامل لاهوت عبارت
 کاتبین عبارت از لوح محفوظ است عبارت از محارن
 از حیوان است که سار و نور اشیا و ناسوت عبارت از محارن
 لبالب عقل است که نور بود نور و نور
 بعد از نور او کام و تحسین
 لبالب

و سوم خلق
 جمع نورانی را گویند
 که در فتنه سیاه
 شاهد تجلی حق را گویند
 از بدایت جلال
 مقامات و کسب عبادت
 حال گویند دیوبند
 عبادت از توحید
 جبل الکتبین عبادت
 عبادت از اقلید نفس
 بر کرده باشد همان
 و بنابر در رود حضرت
 عبادت از لنگر سالت
 خرقه عبادت از زمین
 خط سبز عبادت از عالم
 ادراک دهان عبادت
 چاه تجلی عبادت از خلق
 اعضا اخلق را گویند
 بنظر طرح عبادت
 دست عبادت
 قد

صمد انگشت عبادت از صفه اطمینان باز و عبادت
 از نسبت حق میان عبادت از مقام وحدت است گنا عبادت از
 دریا فانی اسرار الهی گویش عبادت از استعداد قبول کیفیت
 کلام الهی بطریق قبول کند عبادت از تصور را و معنی را فراق
 عبادت از غیبت از مقام وحدت پاکبازی عبادت از توبه
 حاصل است که ندر اعمال ثواب و نه مرتبه بلکه خدا را جوید بشر خود است
 نیست هیچ مراد بود بجز موسی مان مان مار دوست بازماند

به هیچ حال که نه قلمش در شب مبارکه جمعه اندر مع انکه ۱۲۵
 تاریخ شهادت حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب
 و امام حسن و امام حسین انکلام خواجده نصرانی

از محیط شرفش طاکم نامه بحسین
 یا بتاریخ حسن عشر علی برد فرزا
 سرور و شایسته
 ز علی ز غیبش
 از محیط شرفش طاکم نامه بحسین
 یا بتاریخ حسن عشر علی برد فرزا

عَزَّ وَجَلَّ لَهُ يَفُوقُ ضِ الْأَمْرَ إِلَى خَلْقِهِ
وَهَذَا مِنْهُ وَضَعْفًا وَلَا اجْبَرَهُمْ
عَلَى مَعْاصِيهِ ظُلْمًا

نومند بالظاهر بعد
اکلاخ من شرب الدماء النافع
کمز با راز ابو سعید

که جو چمن کراف و آرن بنوم
حکم ترا ز ایمان فر ایمان بنوم

در بر سر کنی بفرز نام فر
بس در همه در یکسان بنوم
خندای روح و در با به استحقاق
که زکات و بوش زنده زکات و کتب

بطعمی تلخ بچو بسند پدر و لیکت بپفید
به پیش من بطل باطل ببرد و انا حق
حدک گشته رفتوا عقل بر دانا
و ارم گشته با حکام شرع بر حق

البصحة و
کتاب علی بن الحسین بنوه
که که علی بن الحسین بنوه
ثلاثة لا ينظر الله اليهم الا في يوم القيمة
ولا ينكرهم ولا يحج من ههنا او القابل ان لهما
لنبي منيا و الحج ههنا من ههنا او القابل ان لهما
في الاسلام نصيبا شديدا علي بن الحسين صوته الله عليهما
ان اليهود يحبون غيري حتى قالوا افيو ما قالوا
عن ابن منهم ولا هم من عندي وان النصارى يحبون
عليه حتى قالوا افيو ما قالوا انا من ذلك ان قومنا
من عندي وانا على منية من ذلك ان قومنا
من شيعةنا سيجوننا حتى يقولوا افيو ما قالوا
اليهود في عندي واما قالت النصارى في
عليه بن مسمي لا عنده

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمودند
 یا فالقہ من حیث لا اری وخرجہ
 من حیث اری صل علی محمد و آل
 محمد واجعل اولک یومنا هذا صلاحا
 ووسطه فلاحا و آخره نجاحا

نبی صلی الله علیه و آله
 صلوات الله علیہ
 محمد بن یعقوب کلینزی از دست رحمة که از امام جعفر فرمود هر کس که
 که خدایت را بر چیز یا در فرزند یا بر چیزت بچسب که کافریت
 بجهت ابله بر باروی برست طفل بندد بدش از آنکه

ابله بر آورد بسیار مجربست

۱۳۰	۱۳۲	۳	۱۶
۷	۱۲	۶	۹
۱۴	۱	۱۵	۱۴
۱۱	۸	۱۰	۵

از نوس سن

بجهت وقت آید دم بر آمدن آیه کریمه رشته بر کوفن طفل بندد ابله بسیار
 بر آورد از آنکه لبسم الله الرحمن الرحیم اقد صدق الله
 رسولہ الرؤیا بالحق لئلا یخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمین
 محققین روشکم و مقصرتهم لئلا یفون فتم ما لم تعلموا و هو فعل
 دون الله ذالک فتی قرینا الصابرة قد آید بر سید در طفل آید

جمع

۵	۵	۶	۷	۸	۹
۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۵	۶	۷	۸	۹	۱۰

اسرافیل

اللهم ما یحسین ان یدعوك اللهم
 ان تفر عیشا بلا معیشة

فرقی از سر بیست بار آید خیم
 آن است از سر بیست بار آید خیم
 موفی بر آید بیست بار آید خیم
 سر وقت بندد که کار آید خیم

مِنْ اهْتَدَيْتَ لَهُ هَدَيْتَهُ فَجَسَّاهُ شُرَكَاءُ
 فِيهَا صِحَابَةٌ مِنْ لَمْ يَخْشَ الْعَارَ عَارُ
 يَوْمَ الْقِيَامَةِ رُوِيَ فِي النِّعَمِ ثَلَاثَةٌ
 أَوَّلُهَا نِعْمَةٌ فِيهَا
 سَلَامٌ مِنَ النَّارِ لِاتِّبَاعِ نِعْمَةٍ فِيهَا
 بَيْنَا وَالثَّانِيَةُ نِعْمَةٌ الْعَافِيَةِ فِيهَا
 تَطْيِيبُ الْحَبْوَةِ الْإِلَهِيَةِ وَالثَّالِثَةُ نِعْمَةٌ
 الْغَيْبِيَّةِ لِنِعْمِ الْعَيْنِ الْإِلَهِيَّةِ
 بِأَعْلَى الْأَجْمِيكِ الْإِمُومِينَ وَلَا يَجُزُّكَ
 الْإِمْنَا فَوْقَ شَقِيٍّ وَلَا ذُنُوبِيَّةِ
 أَوْ خِصِيَّةِ

سوال

بت در تار و درستی درین کور سوال همه کفر است اگر نیت بر کفر
 بت نبی مظهر عفت و صیرت جواب بجز تار بس عقد صفت
 بچو کفر درینم بوقایم هستی شو تو حیدر علی بت برستی

چو شکیبایی را نظر
 از آن جمله کجا بت بردار
 نگو ای کین ای مرد غر
 صفت از درستی بت باطل
 بدان کار زلف خالق ازین
 زینو از چه صلاحت بیگوت
 چو خوب جبت محض صفت
 اگر شربت از آن زینت
 سمان کورده جبت حقیقت
 سمان کورده جبت حقیقت
 درون از بر خانت پنهان
 بیز زلف با نیت پنهان
 بپوش کفر در هیچ حقیقت
 دان از شکی کف ای جوق نیت

چونکه بود که در اقسام از سوره
قدیم بعد ما جوق الله

بدان خوب است بود که آری است
که گشتی نیست برت از حقیم جوق

ایم بود در هم کف هم بود
نو کرد و مگو گفت و مگو بود

یکی بی و یک کس و یک دان
برای قسم آمد صل و صل و صل
نمزم میگویم این نشود قرآن
نقادت نیست اند خلق رحمان

میان زمین و زمین مردان بر یک
در روز زره او فو او بود

میان زمین و زمین از مقول
بهم جرایک بر وضع اول

بنا شد اول دانش از مقول
بهم جرایک بر وضع اول

نظر کردم به مردم اصل کار
نشان مومنت حقد ز نار

خوش علم جوان سعادت
زمینان در برابر آری است

ترا از بهر کج کار آفریدند
اگر بی خلق بسیار آفریدند

بدر خیر علم با کس است احسان
بان قرة العیال احوال

بنا شد بی بداران نشینت
مسح اندر جهان پیش این

رنگ کن طریقات و سطح طایف
خیال نورد و اسباب کمر آست

خیزین از چرخان در باب نظرت
اگر اسباب استند از و کس است

کسرات تو اندر حق بی نیست
جو این خط در با خود بری نیست

زاد پس یعنی بی شهادت
شوق ظاهر فراوان فرق عادت

که از دیوارت آید گاه از بام
که که در دل شنیده در اندام

همه دانند تو احوال پنهان
ز راه در در و فسق و کفر ایمان

اگر در تو در حق نیست از بهار
که خود بود بهر صحت کمر خوار

که از نظرت نشوی که آنکون
نیاید از سر از سر خوار

کرامت تو که در ره نام است
تو در خون دین خود نهاده است

شدن نیست امام در دست تو
بدان لیکسرم بهای کی از حق

چو با عبادت نشینی منجم آری است
چو با عبادت کعبه کعبه کعبه آری است

مبادا هیچ با همت کار
که از نظرت نشوی که آنکون

تغف که در سوره ناری هم
نور در صبح کار است این چنین هم

بجعبت تعجب کردن نشویش
خوار از منبوا کرده زاری است

فناوری در آفتاب
از این گشتند مردم مختلف
بگرد خال خور سو چگونه
فرستاده است در عالم نمونه

کسی که از این وطن در بیخ
برو سینه که اکنون بیخ و وقت
کنون بیخ خود از این م
فرانگیز فراموش از تو تر

نمونه بارانی ای که حس
فرانگیز که تا من نیست
نه مانند اندر میانه رفق دارم
بجو نه بابت که در اندوادم
هر زمان را بنی همه در شک آن
شده از جیب من آینه آن
بجو خواهد فقه آخسر زمان کرد
به این اکنون که در کور و در شبان
خواهم در هیچ بر آستان
بجو می خیزد جو در عذر
بجو می خیزد جو در عذر

بجو

بجو که از این گشتند مردم مختلف
بجو که از این گشتند مردم مختلف

بجو که از این گشتند مردم مختلف
بجو که از این گشتند مردم مختلف

بجو که از این گشتند مردم مختلف
بجو که از این گشتند مردم مختلف

بجو که از این گشتند مردم مختلف
بجو که از این گشتند مردم مختلف

بجو که از این گشتند مردم مختلف
بجو که از این گشتند مردم مختلف

بجو که از این گشتند مردم مختلف
بجو که از این گشتند مردم مختلف

بجو که از این گشتند مردم مختلف
بجو که از این گشتند مردم مختلف

انرا تریب ترا

ز ترسای از نفس بجز بدیدیم
فدص از رقیقه نقلید دیدیم

خانیس و عدت بی جانست
که سبب نقابوا شیانست

از روح الله بیدارت ای کجا
که از روح القدس آمد بیدار

هم از الله در پیش تو جانست
که از قدوس اندر روانست

اگر باج فدص از نفس ناکوت
در آن در جنب قدس لدهوت

بار

ز رفیق علی عین با نیند
وز لدم علی سنان با نیند

در پاس علی ز درضا نیند
زان کور محمد علی بیدار

ایضا

ز بسبب الله را دم بدل صلح
ز بسبب کفایت خرم خیم

ز بسبب خیر نام خازان
ز بسبب کرمی با قدوس

سوال از ابو العلاء
منذ

فدص

سوال از ابو العلاء معری

در ستم آورده اند که ابو الطیب طاهر بن محمد الطبری در باب رطب یا غنیمت
اینهمه تعاریر در ستم نزد ابو العلاء فرستاد و فادات در لاجل الحار
تناوله واللحم منها محلل لمن شاع في الحلالين حيا و ميتا
ومن رام شرب الدماء ومضلك اذا طعنت
السن فللم طيب واكله عند الجمع مغفل
وخرافاتها لا اكل فيه كرازة فللحبيب الفلح
في حين ماكل وما يجتنى معناه مبرن

علم باسرا للعاوم محتل

صانع زنده ام
نای صاحب رهنیت
کاسرا حرام
آراسته با نیک
از خورد سالی بسال خورد کرد
از خوش درانش بی نصیب کرد
فدص از نهال این معانی کس
نوند

مفسر چندی که سخن از کتبی با لوان نصیب از امارت کلمات غیر

جَبَانٌ عَنِ هَذِهِ السُّؤَالِ كُلِّهَا
 صَوَابٌ وَلَعِبُ الْقَاتِلِينَ مُضَلِيلٌ
 مَن ظَنَّهُ كَمَا فَالَيْسَ بِكَازِبٍ
 وَمَن ظَنَّهُ مَخَالِفًا لَيْسَ بِمُجْتَمِلٍ

لِحُومِهَا الْأَعْنَابُ وَالرُّطْبُ الَّذِي
 هُوَ الْحَلُّ وَالذُّرُّ الرَّجِيقُ الْمُسْلَلُ
 وَلَكِنْ ثَمَارُ النَّخْلِ وَهِيَ غَضِبُضَةٌ
 تَمْرٌ وَغَضُّ الْكُرْمِ يَجِي وَيُوكَلُ

تکلف

يَكَلِّفُنِي الْقَاضِي الْجَلِيلُ مَسَائِلًا
 هِيَ النَّجْمُ قَدَّمَ بِلَا عَتْرٍ وَأَطْوَلَ

وَلَوْ لَمْ أَجِبْ عَنْهَا لَكُنْتُ بِجَهْلِيهَا
 جَدِيرًا وَلَكِنْ مَن يُوَدِّكُ مَقْبَلٌ

صل منی اند
 این نیز و معارف و در جواب
 است هر آنکس منطوق بود تا کور بستر سخن گفتن
 مدش صواب در حق خود صادق است و هر سخن از او
 او نیز است به راه علم نزدیک از طریق هدایت هر کس که در کتب است
 انور در طب است و نیز از آنکه در علم است و هر سخن از او در در آن که از آن
 باین معنی است و نیز از آنکه در علم است و هر سخن از او در در آن که از آن
 جهت انقضای خواهی جلیل الذی مع ربی در انداخته که در علم است
 سزاگانه است بلکه بر سزاگان هم نیز تفوق دارند و هر کس که در علم است
 سزا بده بر او هم نیز تفوق دارند و هر کس که در علم است
 خردینه که
 مودت

ازین حال
که درین

شیخ محض نس
سیف الدوله محمد از فضلها
بوفد از جلد پنج فایده کف در میان
بویس از آن جویس سید اباسم محمد در ظاهر ظاهر در میان
بویس ناکنده مقصود شو اهل با کفر و کفر از آن کفر و کفر
بچنان اسم عدوت پس به جانب اهل کفر از کفر و کفر
بگفتم که اسم این صفت بیاد اید و با وقت از کفر و کفر
بیت المال هزار در ام در کفر و کفر و کفر و کفر
که از آنها مانند اسم امیر کمال است آنرا قدر شناخته کفر و کفر
رفت تا ضربه حاضر کردند و از آن کفر و کفر و کفر و کفر
افتی هم فرمود پس معروضی استم این اسم که بی کفر و کفر
یا صحرا و دیگر عدالت که جمع آنها بر صحرا و عدالت
هم او گوید که بعد از هر ماه بدو اسم
در هر طبع

بیشتر

باشتم که بر می خور آن در در کتاب تینه ذکر کرده که کاف صلف است
که ارض عین طه را گویند و دیگر ضراب است که زین نمناک را نامند
بر جمع آنها صدفی و جبار است و پس از هفت سال بر حقیقت
اسم واقف گشتم که این درید آورده و آن سینه است که ارض
خسته را گویند که همیش سبانی آمده است تمام شد نه تمه تمه

انسان
فوق حوس
و در موارد استعمال از کفر و کفر و کفر و کفر
انخط طار غنبد است
از بیست به بند است
کفر و کفر و کفر و کفر
و سببی خط نشانی آرد
کفر و کفر

سوال از ابن ابی حنیفه

وَلِي خَالَتِي وَوَالِي خَالَاتِي وَوَالِي خَالَاتِي
أَبُو هَانِي وَوَالِي خَالَاتِي وَوَالِي خَالَاتِي

فَيَنْ الْفَقِيرَ الَّذِي عِنْدَهُ
فَنُونَ الدَّيْمِيَّةِ وَعَلِمُهَا

يُبَيِّنُ لَنَا لِسَابًا خَالِصًا
وَيَكْفِي لِلنَّفْسِ مَا هِيَ فِيهَا
فَلَسْنَا جَوْسَاءَ وَلَا شُرَكَاءَ
شَرِيعَةَ أَحَدٍ نَاثِقِينَ

*فصل اول در بیان معنی نون و مراد از نون
آنکه مراد از نون نون اول است که در لغت
خالص است و معنی آنست که در لغت
چنان باشد که معنی اول است و مراد از نون
و مراد از نون نون اول است که در لغت
که نون اول است و مراد از نون نون اول است
بر هر دو معنی نون اول است و مراد از نون
سایل در لغت نون اول است و مراد از نون
این و حبل الله متشاقق امیر التین انیسیم
احدی ایها عالمه و انیسیم*

اندر

الْأُخْرَى فَاطِمَةَ فَأُولَادُهَا ثَلَاثَةٌ وَوَلَدُ
فَاطِمَةَ ابْنًا سَمَّوْهُ رَجُلٌ بَدِيحٌ مِنْ أَبِي
أُمَّرَاتِيهِ فَاطِمَةَ فَجَاءَتْ بِبِنْتٍ فَتِلْكَ
الْبِنْتُ هِيَ خَالَتُ ابْنِهِ وَهُوَ خَالَهَا لِأَنَّ
أَخْوَامَهَا

*توضیح آنکه مراد از نون نون اول است
چونست نام خانوادگی در کبری فاطمه
از خانم فاطمه است و مراد از نون نون اول است
در تصویر دوم*

وَأَمَّا الْعَمَّةُ الَّتِي هُوَ عَمُّهَا فَصَوْرَتُهَا
أَنَّ رَحْبَلًا لَهُ وَلَدٌ وَلِوَلَدِهِ
مِنْ أُمَّةٍ فَمَزَّجَ أَخَاهُ مِنْ أُمَّةٍ أُمِّ أَبِيهِ
فَجَاءَتْ بِبِنْتٍ فَتِلْكَ الْبِنْتُ هِيَ عَمَّتُهُ

بر صغیر نیکوار دید آن کس که منظورت است ارسالی در چون در
 به هنگام وصول نامه مقدار کاغذ بسوی حتمه خاکسترش صغیر
 مکتوب پینفت نه تمام آنچه با شمر مرقوم شده نمودار کرد و در این
 سواد مداد قرمزی نمود صریحاً در یکس آنکه به جان شکر
 اینجای سبب است
 سفید که بر در سبب است
 خاطر تان آب شمع و در سبب است
 البیه مقدار از ما در سبب است
 طاهر شود و مطلوب است
 در آن جزو از این را بدل دیگری بکار
 مضمون صحت
 نه

قال رسول الله

لَوْ بَقِيَ مِنَ الدُّنْيَا يَوْمٌ اطَّوَلَهُ اللهُ
 لَعَالَى ذَٰلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يُظْهَرَ فِيهَا
 مَعْدِنَا يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا
 كَمَا مَلَيْتَ جَوْرًا
 الْمَهْدُ مِنْ وُلْدِي إِسْمُهُ وَإِسْمُ أَبِيهِ إِسْمُهُ

نظم

در اول کار مفضلند
 تالیب مکتوب کرده جویش
 چنان از در در بر سبب است
 بود و سبب از این مضمون
 که ابوالفتح می مندو
 در این سبب است
 چنان مکتوب کرده جویش
 که ابوالفتح می مندو

البیه
 کشتی مردم از این نام
 که زرد دل به جز مذهب نباشد
 چنان مکتوب است آن شرابیم
 که زرد دل رفته صبر از دیده جویم
 که زرد دل رفته صبر از دیده جویم

مَالٌ يُجْلَىٰ وَلِكُلِّ امْنِيَا
 كَيْسُ الْبِكَارِمِ الْيَوْمِ الْقَادِمِ
 فَالشمس تحت تاب السماء نریده
 والبسات النخيل فيها الكد

چه باشد قسم پاک که در کله اهل دنیا کاتب دهم در سخن تم و هم در با
 مراد دهم در تم کاغذ و مراد ما و قلمها و در تم تمام شود در کاتبان فردمانند
 شرح خوب نیست
 این دعا خوانند
 در سبب التماس اجتناب از کفر و
 فی قلوب المؤمنین و یبلغنی الی ما یشاء و هو
 و عشرين سنة و الله خیر حافظا و هو
 باسم الواسعین هر که هر روز صد مرتبه بخواند در کارها
 و فقر از برهه لا اله الا الله الملك الحق البیّن الحکیم علیه
 رب العالمین کتبیا طیباً علی کل حال
 کفایت بر کفایت است خوانید بیست مرتبه با اسم الشاحب
 هر صده لاله لاله لاله هر روز صد مرتبه بخواند بخوبی
 انصاف است غم از دست مرتبه بخواند بخوبی
 سوره است
 الیه حین الحین و آخیر و جد و آیه و آیه
 و تیسر و شصت و موالیه محبتی من الغم الذی انافی
 هر چند که با اسم الرحمن

بهانه دفع طغیون و دود با او اسم اعجاز از طبیب جادتر است
 نشانه اشکال
 این صاف است از بوی
 تا نصف باشد هیچ
 در وقت کند و صاف
 طغیون همه خنی نگاه دارند در میان شب که کجک ایستد بنام مکرار این
 و یکصد مرتبه مکرر او هر چند که در باب سینه هر روز
 از صبح کل صبح قدر بر سر دست جمل در تیره کرده مکرر در او را بدین معنی کند
 شفقت از دوا ما را است
 از حضرت اممه معصومه علیهم السلام از در دفع بیماری مکرر خواندند
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ اشْفِنِي بِشَفَاءِ
 وَدَوَائِي بِدَوَائِكَ وَعَافِنِي مِنْ بَلَائِكَ بِمَحْنِكَ
 یا ارحم الراحمین
 از هر چه علم ظاهر از نادانی قدر بود درون زهر به باشد کجک
 غافل شده از زیر این بهمان از کله تو از آن مرتبه و امر مانده

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود این دعا را

طلوع صبح بحیوان
یا فالقہ من حیث لا اری و محرجہ
ای شکافنده صبح انجی روزم من بینم و بدون آورده آن

من حیث اری صل علی محمد و آل
آنکه کرم من بینم رحمت بفرست بر محمد و آل محمد

محمد و اجعل اول یومنا هذا صلاحا
و بگردان اول روز ما را بن روزی صلوات

و اوسطه فلاحا و آخره مجاحا
و میان آنرا نجاتی و آخر آنرا فیروز

بملینا مشکلیبا مشکلیبا مرئوش
شاد شویم مرطوست یا کشت طوس

قطب

بسم الله الرحمن الرحیم

شیخ صدوق در کتاب بیون اخبار الرضا بوس نظر چند از ابوالصلیت

روایت کرده که گفت زنا نیکه علی بن موسی الرضا از نبی بود عزیمت

مرد نمونند فرسعات ملذذت رکاب آنجناب سرفردیم

چون استر شهید آن حضرت که در انجیل بر فراز آن جوس

داشت بجز رسی نبی بود قدم نهادن گاه هم بر رافع و احمد بن

حارث و یحیی بن یحیی و استی بن راهب و جماعتی از اهل علم

بلیم نبله میزد و بچند روز در التماس خود داشتند محقق

ابانک الطاهرین حدیثنا بحديث سمعته
من أسبک فخرج رأسه من العمارید و علیه

مظرف خن ذو و جفین فقال حدثنی
ابو العبد الصالح موسی بن جعفر قال
حدثنی ابو الصادق جعفر بن محمد
قال حدثنی ابو جعفر محمد بن علی
باقر علم الانبیاء قال حدثنی ابو علی

بن الحسين سيد العابدين قال حدثني
 سيد شباب اهل الجنة الحسين قال
 قال حدثني علي بن ابي طالب عليه السلام
 قال سمعت رسول الله صلى الله عليه
 واله وسلم يقول سمعت جبرئيل يقول
 قال الله جل جلاله اني انا الله لا
 اله الا انا فاعبدون ومن جاء منكم
 بشهادة ان لا اله الا الله بالاحسان
 دخل حضره ومن دخل حصني
 امن عذاب
 هم شيخ صدوق عليه السلام ذكر كتاب عيون الحديث
 بعبارة وروایت دیگر را هم به نقل آورده که محمد بن
 موسی بسند خویش از زین العابدین حقیق را حکایت کرد
 که استی بن راهب نحوه گفت چون امام ابوالمحسن رضا صلوات الله

بشهرت در رسید و خوات بفرقت لقاها مومن برین مرد
 ره اصحاب حدیث در حضرت او کوه آمدند و عرض کردند
 یا بن رسول الله من حل عنا ولا تحذنا
 محدیث فاستفید منک بغزای فرزند رسول
 از شهر ماکج مسکنی بر حالتی که ماسو بر او بیت حدیثی از خود
 مستفید نفرموده آن حضرت بقاء این سخن در عمارت
 بود چون این بسند جمال مایون از عمار طلع حجت و فرمود
 سمعت ابي موسى بن جعفر يقول سمعت
 ابي جعفر بن محمد يقول
 سمعت ابي محمد بن علي يقول سمعت
 ابي علي بن الحسين بن علي يقول
 سمعت امير المؤمنين علي بن ابي طالب
 يقول سمعت رسول الله يقول
 لا اله الا الله حصني من دخل حصني امن
 من عذابي ابن راهب کوه مایون را در حضرت در گذشت

ما راند انهم و فرمود بشرو صلها و انا من شرو صلها
 و عن كذب بعض سير الامم عليهم السلام بما سنده قال كان
 علي بن المصطفى قد سئل عن رجل ^{صلى الله عليه} ^{وآله} ^{وسلم} ^{بالتسليم}
 اذاه يوم حنين قال قلت ^{بالتسليم} ^{بالتسليم} ^{بالتسليم}
 بن عمران قال فقال قلت ^{بالتسليم} ^{بالتسليم} ^{بالتسليم}
 فقلت و ما دعاه الله ^{بالتسليم} ^{بالتسليم} ^{بالتسليم}
 عمرا و لي ^{بالتسليم} ^{بالتسليم} ^{بالتسليم}
 و ساعته لا مباح منها قال غضب علي المجدي
 بعد ان اتمى بن عمران فاضرب عنقه فقلت لعلي بن
 هذا الجند الذي عوفه فصدق فقال الحمد لله رب العالمين
 قد كرمه يوم حنين و ربه محمد و آله و سلم

جابر بن عبد الله
 حبيب بن جابر

سوي دیرانه ام سحری جلوه نینان
 بهر برسدن بهما خود کسب خیا طبع طبع
 در خاندان بلو بن چه

زلف خورش زلی مرغ دلم دانه دام
 نکه افروخته تیغ خزه سوزنده کسان

منس از زلف هزار شک خان
 فرق تا دورش آینه هزار لعل جهان
 دید افکار مرا به سینه بهار و غنم
 چه بازگشت دلم لی نفس جان

دل به از حسرت جان هر زخم و دین به آب
 ناله به دل کمره بسته بلب سوه فذن

گفت خیر که بر بدو از تو
ارزده از آن جوان پس که

فرود آمدن تو به من
آه کینه آه پیش از آنکه از او جان

بسیار بود که از آن
نبت خیزد نبت خیزد

ببرو تا از صبح
بجز از آنکه نه نامه بودی

پیش از آنکه من
که خیزد آن که در میان

کی شنیدی که از زار عشق
مگر این رسم او از نهادن جهان

گفت که کز کبریا خیزم
که نماند نبت مگر بر نی تابان

گفت خیار نبت
گفت در وقت سر داد

پیش از صلح
بچل بر آن که شو

بازده بر آورده شد
بسیار خیزد از آن که

گفت که کز کبریا خیزم
که نماند نبت مگر بر نی تابان

گفت در وقت سر داد
گفت در وقت سر داد

پیش از صلح
بچل بر آن که شو

واین دعا را حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مروی است که خواندن
و مداومت نمودن آن در صبح هر روز فواید عظیم و مضایق و اثر بسیار
نهایت دارد و آن در آنست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اللَّهُمَّ اجْعَلْ صَبَاحَنَا صَبَاحَ الْإِبْرَارِ وَلَا
تَجْعَلْ صَبَاحَنَا صَبَاحَ الْأَشْرَارِ اللَّهُمَّ اجْعَلْ
اجْعَلْ صَبَاحَنَا بِالْخَيْرِ وَالسَّعَادَةِ وَلَا تَجْعَلْ صَبَاحَنَا
بِالشَّرِّ وَالشَّقَاوَةِ اللَّهُمَّ اجْعَلْ صَبَاحَنَا صَبَاحَ
الْمَقْبُولِينَ وَلَا تَجْعَلْ صَبَاحَنَا صَبَاحَ الْمَرْذُوقِينَ
اللَّهُمَّ اجْعَلْ صَبَاحَنَا صَبَاحَ الصَّالِحِينَ وَلَا
تَجْعَلْ صَبَاحَنَا صَبَاحَ الظَّالِمِينَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ
بِكَ مِنْ شَرِّ الصَّبَاحِ وَمِنْ شَرِّ الْمَسَاءِ وَمِنْ شَرِّ
القَضَاءِ وَمِنْ شَرِّ الْقَدَرِ وَمِنْ شَرِّ الْحُضْرِ
وَمِنْ شَرِّ السَّفَرِ وَمِنْ شَرِّ مَا جَرَى بِهِ الْقَلَمُ اللَّهُمَّ
ارزُقْنَا خَيْرَ هَذَا الصَّبَاحِ وَخَيْرَ الْمَسَاءِ

خبر

وَخَيْرَ الْقَضَاءِ وَخَيْرَ الْقَدَرِ وَخَيْرَ الْحُضْرِ وَخَيْرَ
السَّفَرِ وَخَيْرَ مَا قَبْلَهُ وَخَيْرَ مَا بَعْدَهُ وَخَيْرَ مَا
بِهِ الْقَلَمُ اللَّهُمَّ يَا خَالِقَ اللُّوحِ وَالْقَلَمِ وَيَا جَاعِلَ
النُّورِ وَالظُّلَمِ تَرَحَّمْ عَلَيْنَا يَا حُرَّةَ سَيِّدِ الْعَرَبِ
الْعَجْرِ اللَّهُمَّ اسْتَجِبْ دُعَائِنَا وَاشْفِ ضَائِقَاتِنَا
مَوْتَانَا وَعَافِ أَحْيَانَنَا وَسَلِّمْ دِينَنَا وَدُنْيَانَا
ثَبِّتْ أقدامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ اللَّهُمَّ
اغْفِرْ لَنَا وَلِوَالِدِينَا وَالأَسْتَدَانَا وَلِمَنْ لَه حَقٌّ
عَلَيْنَا وَجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالمُؤْمِنَاتِ وَالمُسْلِمِينَ
وَالمُسْلِمَاتِ يَا فَاضِلَ الْحَاجَاتِ وَيَا مُجِيبَ الدُّعَوَاتِ
اسْتَجِبْ دُعَائِنَا بِالْخَيْرِ وَالسَّعَادَةِ بِرَحْمَتِكَ
يَا أَرْحَمَ الرَّحْمَانِ

دعای تذلل از ضعیف که مملکت است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مَوْلَايَ مَوْلَايَ أَنْتَ الْمَوْلَى وَأَنَا الْعَبْدُ وَهَلْ

رَحِمَهُ إِلَّا الْمَوْلَى أَنْتَ الْغَنِيُّ
 الْعَبْدُ إِلَّا الْمَوْلَى أَنْتَ الْغَنِيُّ
 مَوْلَايَ مَوْلَايَ وَهَلْ يَرْحَمُ إِلَّا الْمَوْلَى أَنْتَ
 وَأَنَا الذَّلِيلُ مَوْلَايَ أَنْتَ الْخَالِقُ وَالْمَخْلُوقُ أَنْتَ
 الْغَنِيُّ مَوْلَايَ مَوْلَايَ مَوْلَايَ مَوْلَايَ مَوْلَايَ
 وَهَلْ يَرْحَمُ إِلَّا الْمَوْلَى أَنْتَ الْغَنِيُّ وَالْمُعْطَى
 وَأَنَا السَّائِلُ وَهَلْ يَرْحَمُ إِلَّا الْمَوْلَى أَنْتَ
 الْمُعْطَى وَأَنَا السَّائِلُ وَهَلْ يَرْحَمُ إِلَّا الْمَوْلَى
 مَوْلَايَ أَنْتَ الْمَغْنِيُّ وَأَنَا الْمُسْتَغْنِيُّ مَوْلَايَ
 نَحْمُ الْمَغْنِيَّةَ إِلَّا الْمَوْلَى أَنْتَ الْبَاقِي
 وَهَلْ يَرْحَمُ إِلَّا الْبَاقِي مَوْلَايَ مَوْلَايَ
 أَنْتَ الدَّائِمَةُ وَأَنَا الزَّائِلُ وَهَلْ يَرْحَمُ إِلَّا
 إِلَّا الْبَاقِي مَوْلَايَ مَوْلَايَ أَنْتَ الْحَيُّ وَأَنَا
 الْمَيِّتُ وَهَلْ يَرْحَمُ إِلَّا الْحَيُّ مَوْلَايَ
 أَنْتَ الْقَوِيُّ وَأَنَا الضَّعِيفُ وَهَلْ يَرْحَمُ إِلَّا
 الضَّعِيفُ إِلَّا الْقَوِيُّ مَوْلَايَ مَوْلَايَ أَنْتَ

الكبير

الْكَبِيرُ وَأَنَا الصَّغِيرُ وَهَلْ يَرْحَمُ إِلَّا
 الْكَبِيرُ مَوْلَايَ مَوْلَايَ أَنْتَ الْغَنِيُّ وَأَنَا
 الْفَقِيرُ وَهَلْ يَرْحَمُ إِلَّا الْغَنِيُّ مَوْلَايَ
 مَوْلَايَ أَنْتَ الْمَالِكُ وَأَنَا الْمَمْلُوكُ وَهَلْ يَرْحَمُ
 الْمَمْلُوكَ إِلَّا الْمَالِكُ

ب

سادات سندن اول سنجلی
 اول مصطفی و جبر کوشه علی
 بر فعل شتتشان منکر ز خکا
 الصالحون لله والاطهار

وَمَضَتْ عَلَى الرَّدِّ تَكِ الْأَشْيَاءُ فِي بِمَشِيئَتِكَ دُونَ
 فَعَلِكِ وَالرَّدِّ أَنْتَ مَقْدُومٌ عَلَى الْأَشْيَاءِ
 دُونَ تَهْنِئَتِكَ مِنْ جَمْعِ أَنْتَ
 الْمَدْحُ لِلْمَلِكِ وَأَنْتَ الْمَفْجُوعُ فِي الْمَلِكِ
 لَا يَنْدِي بِهَا إِلَّا مَا دَفَعْتَ وَالْيَكْفُفُ
 وَاللَّهْجُ مَا قَدْ بَهْطَى حَمَلُهُ وَيَقْدَرُ نَبْذُكَ أَوْ رِيَّةُ
 عَلَى وَبِطَانِكَ وَحَمَتُهُ إِلَى فَلَا مُضِدَّ لِمَا
 أَوْهَتْ وَلَا صَارِفَ لِمَا وَجَّهَتْ وَلَا لَاقِحَ
 لِمَا أَعْلَقَتْ وَلَا مَغْلِقَ لِمَا فَتَحَتْ وَلَا مَبْتَدِئَ
 لِمَا عَسَّرَتْ وَلَا نَاصِرًا لِمَنْ خَذَلَتْ فَصَلِّ
 عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَافْتَحْ لِي يَا رَبِّ بَابَ
 الْفَرَجِ بِطَوْلِكَ وَكَيْسَرِ عَمِّي سُلْطَانِ الْعَمْرِ
 بِجَوْلِكَ وَأَنْبِيَّ حُسْنِ النَّظَرِ بِمَا شَكُونَ وَأَدِقِّي حَلَا

الْفَرَجِ وَتَهْنِئَتِكَ
 لِي مِنْ أَرْكَانِكَ حَمَلُهُ وَفَحَا
 سُنَّتِكَ فَقَدْ ضَيَّقْتُ لِمَا نَزَلَتْ بِي يَا رَبِّ
 ذَرْهَا وَأَمْتَلَاتِ بِحَمَلِ مَلَأْتِ عَلَيَّ هَمًّا وَأَنْتَ
 الْقَادِرُ عَلَى كَيْفِ مَا مَشِيتُ بِهِ وَدَفِعِ مَا وَرَقَعْتَ
 فِيهِ فَا فَعَلِي ذَلِكَ وَإِنْ لَمْ أَسْتَوْجِبْ

مِنْكَ يَا ذَا الْعَرْشِ الْعَظِيمِ
 شَيْخِ طَوْسِي وَدِيكِي أَنْتَ أَرْحَمُ
 وَعَلَمَاؤُكُمْ أَيْدِيكُمْ مِنْ أَرْحَمِ الْأَرْحَمِينَ
 وَمَسَائِدِكُمْ

نام ندرت مجتبه رب ۲۳ شهر جماد الاول ۱۰۰۰
 ۱۰۰۰ نوبت
 شیخ طوسی و دیکی است از حضرت
 امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند که هر کس
 از این دعا استفاده کند هر روز از او ایمن بر او فرستد

وما حولها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ وَالْآلَاءُ
بِإِذْنِ اللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَلَىٰ مِلَّةِ
وَجَهْتُ وَجْهِي وَإِلَيْكَ الْحُجَاتُ ظَهَرَ لِي الْإِيمَانُ
أَحْفَظُهُ لِحِفْظِ الْإِيمَانِ مِنْ يَدَيْهِ وَمِنْ
خَلْفِي وَعَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي
وَمِنْ فَوْقِي وَمِنْ تَحْتِي
وَمَا قَبْلِي وَادْفَعْ عَنِّي
وَقُوَّتِكَ فَإِنَّهُ لِأَهْلِ
وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

حجرت

قال للرضا من استغفر الله تبارك وتعالى شعبان
سبعين مرة غفر الله ذنوبه ولو كانت مثل عدد
النجوم عز الصافي وجعفر بن محمد عن أبيه
ثبت عن ابيه علمه من السلام قال قال النبي
قال الحسن بن علي بن فضال
من سمع الصادق جالسه اهل الدين
من شرف الدنيا
جعفر بن محمد
يقول الصدوق محمد بن
فمن لم يكن فبذلك الجود وفلا رقيب
الاصحاح الصدوق من لم يكن فبذلك من تارك
لجود ولا تقاسم الجشي من الصدوق اولها
ان يكون سريره وعال ابنته لا واحدة والثانية
ان يرى نبيك ونبيك في الدنيا
فانما الكثرة البغية
عناك مال لا
ولا

قال الحسن بن علي بن فضال
من سمع الصادق جالسه اهل الدين
من شرف الدنيا
جعفر بن محمد
يقول الصدوق محمد بن
فمن لم يكن فبذلك الجود وفلا رقيب
الاصحاح الصدوق من لم يكن فبذلك من تارك
لجود ولا تقاسم الجشي من الصدوق اولها
ان يكون سريره وعال ابنته لا واحدة والثانية
ان يرى نبيك ونبيك في الدنيا
فانما الكثرة البغية
عناك مال لا
ولا

عن الريان بن الصلت قال سمعت ابا الحسن علي بن موسى
الرضا يقول من قال في كل يوم من شعبان سبعين
مرة استغفر الله واسئله التوبة كتب الله له برائة من
من النار وجاز على الصراط وادخله دار القرار

عن الصادق جعفر بن محمد قال
حدثني ابي عن ابيه عن جده قال قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
شعبان شهر رمضان وفضل ما
من شهر عن رجل من اصحابنا
بعض القبيح وصاحبه سبها
اعتق والناس

عن حفص بن غياث النخعي القاضي قال قلت للصادق
جعفر بن محمد ما الوعد في الدنيا فقال قد حدث الله عز وجل
في كتابه فقال ليكلانا سوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما
انتكم عن علي فقال عن ابيه قال سمعت ابا الحسن علي
موسى الرضا يقول اني مقتول وسمي وهدون بارئ
غربة اعلم ذلك بعهد عهد النبي عن ابائه عن رسول الله
الا ومن ذارني في غيبي كنت انا وابائي شفعاؤه يوم

تص

القيمة ومن كنا شفعاؤه نحي ولو كان عامية وزن الثقلين
عن الصادق جعفر بن محمد عن ابيه عن جده قال وقع
بين سلمان الفارسي وبين رجل كلام وحضوة فقال
له الرجل من انت يا سلمان فقال سلمان اما اولي واولك
فلفظة قدرة واما اخوي واخوك فحقيقة منتنة فاذا كان
يوم القيمة ووضعنا الموازين فمن ثقلت موازينه فهو الكريم
ورخفت ميزانه فهو اللئيم عن الصادق جعفر بن محمد
قال ذاق لالعبد وهو ساجد يا الله يا رباه
يا سيده ثلاث مرات اجابه تبارك وتعالى لبيك
عبدك سأل حاجتك عن الصادق جعفر بن محمد
عليهما السلام قال صيام شعبان خير للعبد

يوم القيمة وما فر عبد يكثر الصيام في
شعبان الا اصلى الله له امر
معيشة وكفاه شره
وان ادنا ما يكون لمن يصوم يومه شعبان ان تجلب

عن جابر بن عبد الله الانصاري
 يقول قال رسول الله اذا كان يوم
 القيمة تقبل النبي طه على افة من فوق الجنة
 طيبة الخبز من خطاهما ثم يطبق قلبها من الزمرد
 الاخضر فترى من المساك الاذنين عيناها باقوتان حمرا
 عليها قبة من نور ربي طاهرها من باطنها واطرافها
 فانها اعفوت الله وعاها جنة الله على رؤسها من فوق
 اللذات سبعون ركن مضع بالذرة والياقوت يضيء
 الاكواب للذي فوق السماء عن عيناها سبعون الفلك
 وغوشها لها سبعون الفلك وجبرئيل اخذ خط الناموس
 ينادى باعلا صوت غصوا الصبار حتى تجوزوا طه
 محمدا ولا يبق لي من نبي ولا رسول والاصحاب ولا
 الاغصوا الصبار حتى تجوزوا طه فاستجبت حتى تجازي
 عن ربي فجل جلاله فترى حنقها
 عن ناقةها

وتقول

وتقول هو وسيد احكم بيني وبين من ظلمني الائم
 احكم بيني وبين من قتل ولدي فاذا النداء من قبل الله
 جل جلاله يا حبيب وابنت حبيبي سليني تعطى
 واستغفر تشفع فوقرتي وجلالي لا جازي
 ظلم ظالم فتقول هو وسيد ذريتي وشيعتي
 وشيعتي ذريتي ومحبي ومحبي ذريتي فاذا النداء
 من قبل الله جل جلاله يا حبيب وابنت حبيبي سليني تعطى
 واستغفر تشفع فوقرتي وجلالي لا جازي
 بهم ملائكة الرحمة فتقدم فاطمة عليها السلام
 حتى تدخل الجنة
 عن علي عليه السلام قال سادة الناس والدينا
 الاسخياء وفي الاخرة الاتقياء

السلام
عن الصادق عليه

قال عجب لمن فرغ من اربع كيف لا يفرغ الا اربع
عجب لمن فرغ كيف لا يفرغ الا قوله حسبنا الله ونعم
الوكيل فاني سمعت الله

عز وجل يقول بعقبها ان قلبوا بنعتهم

الله وفضلهم يسمهم سوء وعجبت لمن عتتم

كيف لا يفرغ الا قوله لا اله الا انت سبحانك اني كنت

من الظالمين فاني سمعت الله عز وجل يقول بعقبها فنجينا

من الغم وكذلك ينبغي المؤمنين وعجبت لمن مكر وكيف

لا يفرغ الا قوله افوض امرى الى الله ان الله بصير

بالعباد فاني سمعت الله عز وجل يقول بعقبها

فوقه الله سيئات ما مكروا

وعجبت لمن اداد الدنيا ونعيمها

كيف لا يفرغ الا قوله وما شاء الله لا قوة الا بالله فاني سمعت الله

عز وجل يقول بعقبها ان ترين انا اقل منك ما الا ولد افسح

رب ان يؤتيني خيرا من جنتك وعسى موجبتة ربنا

السلام

حدثني ابان الاصم عن الصادق جعفر بن محمد انه جاء اليه

رجل فقال بابي انت واخي بن رسول الله علمني من غلظة

فقال ان كان الله تبارك وتعاود تكلم بالزرق وهما

لما اذا مضى وان كان الزرق

فمحصن لما اذا وان كان الثواب من الله

فيلجع لما اذا وان كان الخائف من الله عز وجل

وان كان الموت حقا ففرح لما اذا وان كان العرض على الله

عز وجل فلكم لما اذا وان كان الشيطان عدوا له لغفلة

وان كان امر على الصراط حقا فلتعجب لما اذا وان كان كل شئ

بقضاء وقد نزلت لما اذا وان كانت الدنيا فنية فالظلمة

اليها لما اذا عز وجل عن علي بن موسى الرضا قال ان

صاموا في يوم من حجب رغبتني فواب الله عز وجل

وجبت له الجنة ورضام يوماني وسطه شفيعي مثل
سبعة ورضام يوماني اخر جعله الله عز وجل
من ملوك الجنة وشفيعي ابي وامة وابنته واخنة

فان كان الزرق
فمحصن لما اذا
فيلجع لما اذا
وان كان الموت حقا
عز وجل فلكم لما اذا
وان كان امر على الصراط
بقضاء وقد نزلت
اليها لما اذا
صاموا في يوم من حجب
وجبت له الجنة
سبعة ورضام يوماني
من ملوك الجنة



على العمل ومن لم يعمل فلا معرفة له ان الايمان بعضه
 من بعض عن اسحق بن عمار قال سمعت ابا عبد الله
 الصادق يقول لا صلوة لحاقن ولا لحاقب
 ولا الحازق فالحاقن الذي به البول والحاقب
 الذي به الغائط والحازق الذي قد ضغط الخلف
 قال الشيخ ^{من قال صلى الله عليه}
^{والله قال الله جل جلاله عليا فليكن له}
^{من ذلك ومن قال صلى الله عليه}
^{عليه فليكن له}
 قال ابو عبد الله الصادق من قال كل يوم خمسا وعشرين
 المئة اخف الله المؤمنين والمؤمنات والساكنين والساكنات
 كتب الله له بعد كل مؤمن مضر وبعد كل مؤمن
 بقا الى يوم القيمة حسنة ومحى عنه سيئة وزوج الله
 له درجة وبعد الاستسماحة من منا قال سمعت
 ابا عبد الله الصادق يقول من قدم اربعين رجلا
 من اخوانه قبل ان يدعوا نفسه فمهم له وفي نفسه

عن ابي عبد الله ^{عن}
 الصادق قال النور ^{من}
 للجسد والنطق ^{من}
 راحة للعقل ^{من}
 راحة ^{من}
 عنقه عن الباقية ^{من}
 لم يقبل ^{من}
 الا خيانة او سرقة ^{من}
 عمرة من مال حرام ^{من}
 الرضاء ^{من}
 سلاه على الغني ^{من}
 وهو عليه غضبان ^{من}
 يقول العامل على غير بصيرة ^{من}
 ولا يزيد سرعة السير ^{من}
 عن الصادق يقول لا يقبل الله عز وجل عملا
 الا بمعرفة ولا معرفة الا بعمل فمن عرف دلته المعرفة

لم يقبل
 الا خيانة
 او سرقة
 عمرة من
 مال حرام
 الرضاء
 سلاه على
 الغني
 وهو عليه
 غضبان
 يقول
 العامل
 على
 غير
 بصيرة
 ولا
 يزيد
 سرعة
 السير
 عن
 الصادق
 يقول
 لا
 يقبل
 الله
 عز
 وجل
 عملا
 الا
 بمعرفة
 ولا
 معرفة
 الا
 بعمل
 فمن
 عرف
 دلته
 المعرفة

پس سیدین معشوق از عاشق که آن شهرها که ام قصر است

مثنوی

گفت معشوق لبش کز رفتی
تو بفرستی دیده لبش شهرها
پس که آمدن شهر از آنما خوشتر است
گفت آنکس در دور دلبر است

هر کی باشد شه مارا با ط
همت صحرا که بود سم الفیاط

هر کی بریف خرم باشد چو ماه
جینت آن که چیه باشد قمر چاه
یا تو هزج جنت است ایجان فرزا
یا تو زندان گلشن است اردلیر یا

شد خیم با تو رضوان نعیم
پتو شد ریحان و گلن رحیم

هر کی تو با منی در خوشدلم
در بود در قمر کور منم
خوشتر از هر دو جهان ایجا بود
هر ما با تو سر دسودا بود

پس در از است اینچنین در انظار
عاشق صد رحمان شد آشفا

این چند فرد از مشهور در اوم علیه است روزنامه بعد از او در وقت عمر
در حالت ناخوش احوال بودم و مدت یکم تریح المولود
۱۲۲۱

قال رسول الله
من فضل احد من اصحابي
على علي فقد كفر فقال ايضا
من اصاب عليا حارب الله ومن تكلم
علي فهو كافر

بجمله دیگر کم در روغن پستان و یا با بالی نامید در کتد

صندل و حر	باجوریز	پوش در بند	کلا از من	ماموزه
۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵
قیران	صنح عرب	لا ماق	نشا سنا	اروند
۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵

تمام آنها را کوبیده با سیخچه بیا ریز کرده و بار از خطی سفید برآید
۲۵

جمله در دهم

نکته که بود در وقت پنج قرار کار من نکل از شد که بود و ملحد
پهلوانند ۵ دهم زخم باشد کلو اگر زخم بود و قرقره ای نزرده که
دقون نکند تا قفا غول و توش خود اگر عوارت باشد عوارت
خورد و اگر نوبت دارد عمل خورد نام

رحم زخم ناور و مطلق زخم

روغن زنبور	سرم	طویل رکان	انما	رحم زخم
۲۵۰	۲۲۰	۲۲۰	۲۲۰	۲۲۰

روغن آبله

۲۵۰
۲۲۰

ارست و سونک
خلوط شرف بعد از آن
باید بعد از آن
سقیه
۱۳۴

نسخه مردم کوخته

روغن خراج
قدار

بجای روغن خراج
نصف روغن خراج
خرد شده و با روغن خراج
فشار شده تا روغن خراج
نمایند

استبان
قدار

نسخه پیرزده

روغن زیتان
قدار

خاک کرب
قدار

مایه
قدار

بناب
قدار

اگر کسی زان
تاج دارد
داگر است

کپلمه
۲۵

خاک کرب
۲۴

اولک
۲۲

عاشق
۱۵

عصه عوره
قدار

عطر دارد
قدار

کل ناز
۳

کثیر
شربت بجمه شکر سینه

تاج دارد کویده در میان عرق بند فقط نار دراز

قدار

کل بقیه
۲۵

کل کار زیتان
۱۵

خاک کرب
۱۵

عاشق
۱۵

عند زیتان
۱۵

ترخه
۱۵

مردم دیگر
روغن خراج
مردم

روغن زیتان
مردم

مردم

بیاید

طلایه بجمه در را بخوان و در مع مفاصل و درک عمل نماید
روغن
۱۴

شکار
۱

کوته بازره خشمخ مخلوط کرده فشار نماید

۱

۱

۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على
 خير خلقه محمد وآله الطاهرين أما بعد فيقول
 محمد جعفر الاسترلابادي هذه رسالة في بيان
 صيغ العقود والأيقاعات لاسيما عقود النكاح
 والطلاق جمعتها على وجه بلغنا من علمائنا و
 مشايخنا زادهم الله قدراً فاقول اعلم ان عقد
 النكاح يتحقق بكل واحد من لفظي النكاح والتيزيج
 وان كل واحد منهما يتعدى المفعول الثاني بنفسه كما
 يشهد به قوله تعان زوجناكمها وقوله تعانكها احدي
 ابنتي هاتين وقد يتعدى من كان قل عول الاخبار وان
 لفظ التزيج قد يستعمل بالباء كما يشهد له قوله تعان
 وزوجناهم هو عين وان المشهور تقديم النكاح على
 التزاج والمذكور في الايات بالعكس وان قصد الا
 نشاء واجب في جميع صيغ العقود فإمات الاحتياط

تقتصر ان يذكر كل من اللفظين بانفاده على وجه يقضيه
من طرق الاستعمال ثم جميع بينهما على وجه التنازع على طرق
صحيح بان يستعمل متعديين الى المفعول بنفسها مرة
وعن اخرى دون الباء لان شرط التنازع ان يكون تعلق
كل واحد من العاملين بالمفعول التنازع فيه صحيحا وقد
سبق ان لفظ النكاح له يستعمل متعديا بالباء وعدم
الوجهين كافي الحكم بالعدم لان ذلك من الامور التوقيفية
ومنوط بالاحتياط وعلى جميع الصور يقدم النكاح ^{على} المنكوح
مرة بالعكس اخرى فنقول المنكوح مع النكاح انكح نفسه
على المهر المعلوم فيقول النكاح قبلت المنكاح لنفسه ^{على} المهر
وتستعمل مع كلمة من على المفعول الثاني سواء كان لفظا
دلا على النكاح والمنكوح فنقول من نفسه او هناك والاول
ان تاتي بصيغة اخرى مع تقديم الظرف اعني قولها على
المعلوم ليحصل كمال الاتصال بابين الايجاب والقبول ثم
تستعمل لفظ زوجت مكان انكحت على الوجه مع استعمال

الباء

بالباء كل في مبدأ النكاح لفظ النكاح المذكور في قوله قبلت
النكاح بالترتيب لا على وجه الزوم بل على وجه الاحسان
وهو ان يذكر الطرف المذكور مؤخرا وانما لما ذكرته يجمع
بينهما على الوجه المذكور المشتركة فيها لا على الوجه المختص
بلفظ الترتيب لما سبق في جميع النكاح ايضا بين لفظي
النكاح والترتيب على وجه الاستحسان مع التاخير
واذا وكل احدهما او كلاهما شخصا اخرين يد الوكيل لفظ
الوكيل في جميع الصور المذكورة ولكن يكون تقديم النكاح
على المنكوح وبالعكس في جميعها صحيحا بخلاف الفرض السابق
لانه لم يجز التقديم في بعض الصور كما اذا كان احد المفعولين
ضاهيا متصلا ككاف الخطاب فانه يجوز تقديم المنكوح
يلو من اتصال الضمير في حال الاختيار وفي اختيار لا يجبي
المنفصل اذا تاتي ان يجبي المتصل بخلاف هذا الفرض فانه
لا يلزم فيه ما ذكره لكون كل واحد من المفعولين اسم ظاهرا
الا اذا كان التوكيل خاصا بالمنكوح واذا تولى الوكيل

في حصول التوكيد يأتي بعد الأتيان بما ذكرنا الصيغ الفوضوية
بان يذكر وكل المنكوحه اسمها ويكتفى عنها بالمره المعلومه
بدون ذكر الوكاله على وجه المذكور وكذا وكل الناح واذا
كان الناح والمنكوحه غير الغيبين يقول وكل المنكوحه تكنت
بنيتي ولايته عنها ابنك فلان اعد المصطلح المعلوم ويقول وكل
الناح قبلت النكاح لابني ولايته عنده المصطلح المعلوم قيس
على ذلك باقي الصور وبين يد وكل الواهيتين لفظ التوكيد
قبليه المتكلم وقس على ذلك صورة كون الناح بالاعسوا
كان القائل نفسه وكل شخص اخر لاجراء الصيغة وكذا اذا
كانت المنكوحه بالغه سواء اجري نفسها الصيغة ام وكلت
غيرها وحال الترتل من التوكيد هنا كما سبق واذا كان
الموجب والقابل شخصاً واحداً على من ذهب من يجوز
خلاف الاستاد ولم تطل حيث استشكل فيه فان كان ذلك
الشخص غير الناح والمنكوحه يقول انكحت موكلتي موكلك
على المصطلح المعلوم فيقول قبلت النكاح لموكل على المصطلح المعلوم
قيس

وقس على ذلك باقي الصور وان كان ذلك الشخص هو
الناح يقول انكحت موكلتي فلانة من نفسي على المصطلح المعلوم
فيقول قبلت النكاح لنفسه على المصطلح المعلوم وهكذا بعض
الصور المذكوره بل جميع ما يقع لوقلتنا يجوز ذكر كاف الخطاب
مخاطباً لنفسه ولكن الاولى ككاف الخطاب مرة وفقها
اخرى وان كان ذلك الشخص المنكوحه تقول انكحت نفسي
من موكلتي فلان على المصطلح المعلوم فتقول قبلت النكاح لموكل
فلان على المصطلح المعلوم وقس على هذه سائر الصور واذا كان
الموكل حاضراً في جميع اقسام التوكيد فالاولى الاشارة اليه
باسم الاشارة فيقول الموجب انكحت موكلتي هذه مو
كلاء هذه على المصطلح المعلوم وفي صورة الغيبة يذكرون اسم
واسمها ويقول مكان اسم الرجل المعهود ومكان اسمها
المره المعهوده او ياتي بالضميمة الموضعين فيقول القائل
قبلت النكاح لموكلتي هذه على المصطلح المعلوم وحال الصورة
عيبه الموكل كما ذكره في الاجاب وهذا يذكر لفظ الرجل

المعهود والمرقة المعهودة ونحوها فيما اذا اشبهت حكمهما
والأنصاف وعده ونحوها وليلاحظ في جميع ما ذكره
والوصل على قانون اهل العرارة هذا حكم النكاح الدائم

في المتعة

ان كان الرجل وكيلاً من الجانبين يقول متعت نفسي
موكلى من موكل لأن الشهر مثلاً باعتبارهم قبلت
لموكل كذلك وعقد النكاح يكفي فيه صور ثمانية في النكاح
والزواج تقدم النكاح وتقدم النكحة والمتعد بنفسه
والمتعد محرم أيضاً في عقد النكاح المقطع
المناسبت عشرة صورة لكن الصوف الاربعة التي سيذكرها في
فيه هذا اذا ارت اجزاء الصيغة عن نكاح وعن
نفس موكلتنا وهي المتمتع بها متعت نفسي موكلى
من نفس بالمبلغ المعلوم في المدة المعينة قبلت المتمتع
لنفسه ك ٢ متعت نفسي موكلت نفسي بالمبلغ المعلوم
في المدة المعينة قبلت المتمتع لنفسي كذلك متعت نفسي

من نفسي موكلى بالمبلغ المعلوم في المدة المعينة قبلت المتمتع
لنفسه كذلك ٤ متعت نفسي نفسي موكلى بالمبلغ المعلوم
في المدة المعينة قبلت المتمتع لنفسي كذلك واذ كانت وكيلاً
موكل واحد من المتعاقدين اي المتمتع والمتمتع بها فنقول
متعت نفسي موكلت من نفسي موكل بالمبلغ المعلوم في المدة
المعينة قبلت المتمتع لنفسي موكل كذلك مع ضرورة الاخر التي
غيره ويشترط ايضاً تعيين المتمتع والمتمتع بها بالاسم
شانه والوصف والاسم الراجح للاشتركة ٢٢

ايضا عقد النكاح

اعلم ان في عقد النكاح مع كون الوكيل لكل المتعاقبين
تقول في الارباع انكحت موكلت موكلى من موكل موكل
على الصداق المعين المعلوم قبول قبلت النكاح لموكل
موكلى كذلك ١٢ انكحت موكلت موكل موكل موكل
على الصداق المعين المعلوم قبلت النكاح لموكل
موكلى كذلك ١٣ انكحت موكل موكل من موكل موكل

على الصداق المعين المعلوم قبلت النكاح لموكل موكل
كذلك ١٣ انكحت موكل موكل موكل موكل على الصداق
المعين المعلوم بالعقد الدائم قبلت النكاح لموكل موكل
كذلك ٥ زوجت موكل موكل من موكل موكل على الصداق
المعين المعلوم قبلت النكاح لموكل موكل كذلك زوجت
موكل موكل موكل موكل على الصداق المعين المعلوم قبلت
النكاح لموكل موكل كذلك ٧ زوجت موكل موكل من موكل
موكل على الصداق المعين المعلوم قبلت النكاح لموكل موكل
كذلك ١ زوجت موكل موكل موكل على الصداق
المعين المعلوم قبلت النكاح لموكل موكل كذلك هذه الضرب
الثمانية التي قد ذكرنا كافية في النكاح واعلم انك اذا اردت
اجراء الصيغة فصولا تقول انكحت المرأة المعلومه من الم
المعلوم فصولا على الصداق المعين المعلوم قبلت النكاح لله
المعلوم كذلك بضريرة الثمانية التي سبق وان اردت
اجراء الصيغة ولاية فنقول انكحت ابنة موكل من موكل موكل

والصحة

ولاية عن غيرها على الصداق المعين المعلوم قبلت النكاح
لموكل موكل كل بضريرة الثمانية التي ذكرنا انفا فانهم
اذا اردت اجراء الصيغة وكالتعن وكيل الزوجة فقط
فنقول لو وكيل الزوج انكحت موكل موكل من موكل موكل
على الصداق المعين المعلوم فيقول قبلت النكاح
لموكل كل بضريرة الثمانية وان اردت اجراء الصيغة
وكالتعن وكيل الزوج فقط فيقول لك وكيل الزوج انكحت
موكلتى من موكل موكل على الصداق المعين المعلوم با
العقد الدائم فيقول قبلت النكاح لموكل موكل كذلك
بضريرة الثمانية وان اردت اجراء الصيغة عن نفسك
وعن زوجتك فتقول انكحت موكل من نفسك على الصداق
المعين المعلوم فتقول ايضا قبلت النكاح لنفسك كذلك
باقسام اعلم ان في كل واحد من انكحت وزوجت ستة
عشر صورا ويؤخر الظرف في ثمانية منهن على انكحت
وزوجت ويقدم في ثمانية اخرى ما الثمانية التي

يؤخر فيها الظرف عليهما اما ان يقدّم الناح على النكح
او بالعكس والاقول اربع صور انكحت موكل موكل
عبد الله من موكلة موكل زيد على الصداق المعين
المعلوم قبلت موكل موكل كذا لك ٢ انكحت موكل موكل
بموكلة موكل على الصداق المعين المعلوم قبلت موكل موكل
كك ٣ انكحت موكل موكل لموكلة موكل على المهر المعلوم قبلت
النكاح لكل موكل كك ٤ انكحت موكل موكل على الصداق
المعين المعلوم قبلت النكاح لموكل موكل كذا لك ان زوجت
موكل موكل من موكلة موكل على المهر المعلوم قبلت التزويج
لموكل موكل كذا لك ٢ زوجت موكل موكل بموكلة موكل
على الصداق المعلوم قبلت التزويج لموكل موكل كك
٣ زوجت موكل موكل لموكلة موكل على الصداق
المعلوم قبلت التزويج لموكل موكل كك ٤ زوجت
موكل موكل موكلة موكل على الصداق المعلوم قبلت
التزويج لموكل كك والثاني مثله ايضا انكحت موكلة

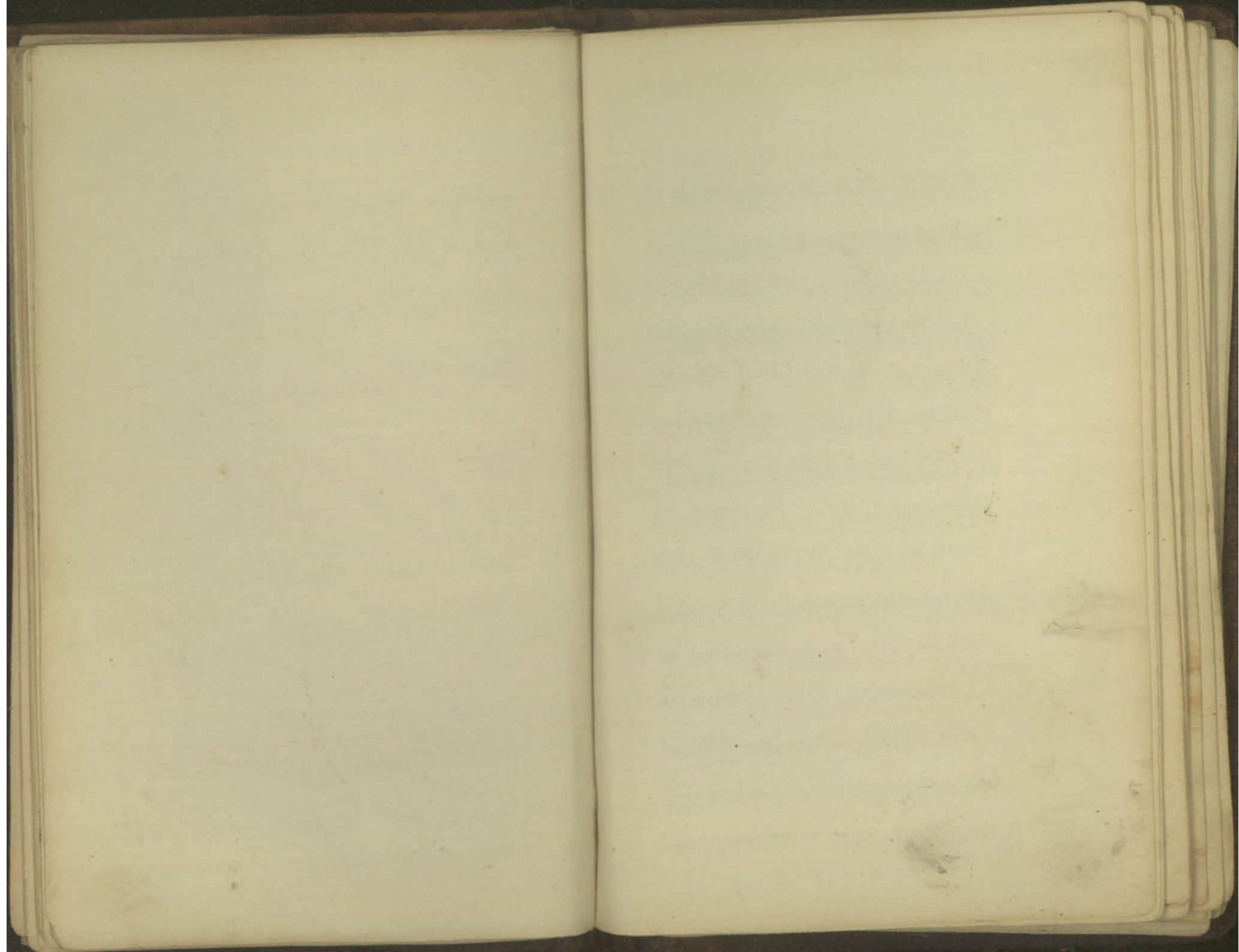
موكل

موكل من موكل موكل على الصداق المعلوم قبلت النكاح
لموكل موكل كذا لك ٢ انكحت موكلة موكل موكل موكل
على الصداق المعلوم قبلت النكاح لموكل موكل كك ٣
انكحت موكلة موكل لموكل موكل على الصداق المعلوم
قبلت النكاح لموكل موكل كذا لك ٤ انكحت موكلة
موكل موكل موكل على الصداق المعلوم قبلت النكاح
لموكل موكل كذا لك زوجت موكلة موكل من موكل موكل
على الصداق المعلوم قبلت التزويج لموكل موكل كك ٢
زوجت موكلة موكل لموكل موكل على الصداق المعلوم
قبلت التزويج لموكل موكل كذا لك ٣ زوجت موكلة
موكل بموكل موكل على الصداق المعلوم قبلت التزويج لموكل
موكل كك ٤ زوجت موكلة موكل موكل موكل على الصداق
المعلوم قبلت التزويج لموكل موكل كك واما الثمانية التي
قد يقدّم فيها الظرف عليهما ففيها ايضا اما ان يقدّم
الناح على النكح او بالعكس والاقول اربعة صور

كالتاخير على الصداق المعلوم انكحت موكل موكل من
 موكله موكل قبلت النكاح لموكل موكل كك م على الصداق
 المعلوم انكحت موكل موكل لموكله موكل قبلت النكاح
 لموكل موكل كك م على الصداق المعلوم انكحت موكل موكل
 موكله موكل قبلت النكاح لموكل موكل كك م على الصداق
 المعلوم تزوجت موكل موكل من موكله موكل قبلت
 التزويج لموكل لموكل كك م على الصداق المعلوم تزوجت
 موكل موكل لموكله موكل قبلت التزويج لموكل موكل
 كك م على الصداق المعلوم تزوجت موكل موكل بموكله
 موكل كك قبلت التزويج لموكل موكل كك م على الصداق
 المعلوم تزوجت موكل موكل موكله موكل قبلت
 التزويج لموكل موكل كذلك والثاني مثله ايضا على
 المعلوم انكحت موكله موكل من موكل موكله قبلت
 النكاح لموكل موكل كك م على الصداق المعلوم انكحت
 موكله موكل لموكل موكل كك قبلت النكاح لموكل موكل

كك على الصداق المعلوم انكحت موكله موكل بموكل موكل
 قبلت النكاح لموكل موكل كك م على الصداق المعلوم انكحت
 موكله موكل قبلت النكاح لموكل موكل كك م على الصداق
 المعلوم انكحت موكله موكل موكل موكل قبلت النكاح
 لموكل موكل كك م على الصداق المعلوم تزوجت موكله موكل
 من موكل موكل قبلت التزويج لموكل موكل كك م على الصداق
 المعلوم تزوجت موكله موكل موكل لموكل موكل قبلت التزويج
 لموكل موكل كك م على الصداق المعلوم تزوجت موكله
 موكل بموكل موكل قبلت التزويج لموكل موكل كك كك
 مع كون الوكيل لكل من المتعاقدين في كلهما اي في كل صورة
 اشق وثلاثون فصدرة الوجهيات التي ذكرنا اذا كان
 مفعولان كل واحد من انكحت وتزوجت ظاهرين
 اما اذا كانا مضمينين يكون الصورة لكل انكحت وتزوجت
 ست عشر ايضا فانهم فلك اخراجها على التفضل الذي

ذكرنا



لویا فلدر اینم از زدن است به نطفه پنجمین منرا کرم سازد
دشوت بر اینگز و اعانت آتش ز ناید تخصص برابر و خصوصاً
باعسل خولجان مهر کجیک دشوت نماید و الفاظ شد بر آورد
که بهتر از طریق استعمال در امری معنی است که نیم متفکر
بلکه بگردیم از آن نرم بگویند و نیز بر نیم رطوبت کاذبه باشد
و بهار بیاض مندی بقیات منفعت رساند و نیز از جمله مجربات است
و نفی گفته اند اگر در وقت کار باره از آن در دست گیرند دشوت
الفاظ ناید ز بره که هائی اگر بر آلت بالینه موجب قوت
و صلالت کرده و صطلاح باه را زبانه گرداند و تقویت
آورد در غرض آن اگر بر آلت بالینه قوت دهد لذت آورد
غفران عورائی دشوت را قوت دهد بیاض بنا بر رطوبت
فصل که در صورت در اینها است اعانت بسیار در خصوصاً
بیاض سفید و تخم آن تخم کتان خاصیت عجیبی در در اینها است
خصوصاً در الفاظ کهنی تخم آن بنیت دشوت است
بیخ اورا کرد آتش بر بیان کنند و با قدری کیمید تناول نمایند
غریب

غریب از و صداد دشوت خبث اگر در او بر سازند در هیچ در قوت
و صلالت بی نظیر مکرر کرده شده موسم صفر که اگر قدر از آن صبی
سازند و فرود بر بند بیاض دشوت نماید بیاض منرا از آن کرم سازد
و الفاظ آورد با پنجم منفعت رساند ایضا بیاض منرا کرم سازد
از زبانه باشد سفید آن سو بیرون آورد و بی آن در غرض
کاذبه سازند بر سر هر پهنه اندک نمک و نیم درم جوهر
بپاشند و آن را نیم برشت سازند و در خواب تناول فرمایند
تقویت عظیم من هدهه مانیه شرب بیان در اینها است
منفعت دارد صفت او است که آب بیاض سفید بگرد
هر قدر که خواهند همان قدر غسل آنرا قوام غلیظ دهند و شرب
و اینست از آن نفوق نماید و دیگر سر او است که طایب
قوت جمیع است آبیکه آتش بد بفراید که مکرر آینه را در آتش
کرم کرده بان فرود برند تا وقتیکه گمان آن شود که کیفیت
آهن کف بعد از آن آبرو کرم کنند و همگانه شده شوند
از آن بیاض مندی است قیده مند و ساز کار است و هم

در دل شخصی بپوسته بافتی میاید که بگویند مویز
 هرگونه ضعیف ترینج رحالند و با عقلا فرج ضعیف ترین
 قلوب آن قلب است که راز خود را نتواند حفظ نماید و حقیرترین مردم
 آن است که راز خود بد بکران فاش نموده آن گاه از آن انیس گمان آن
 کنند حکیم دیگرش گفته است که دل شخص صندوق و حفظ اسرار او است
 و لبث قفل آن زبان کلید آن محفظه پس درین صورت شخص
 باید کلید اسرار خود را حفظ نماید که بخواهد اسرارش محفوظ نماید
 قیس بن الخفیم که از مشهورترین ارباب است میگوید وجود مکنون
 القدر و ناشی رستی سالی نفیسی و ان وضع القوام تر افاتی
 کتوم اسرار العزم ای بتر فزانه با بخشش مکنم از دادن راز خود
 بد بکران بجز میوزم و از لاله مکنون درون خود چیزی نماند
 نمسکنم مردم احتیاط را ترک کرده راز درون خود را فاش
 نموده فرود میان آنان نقرده نموده که شسته از آنکه هر چه سواد
 فاش نمسکنم ای اسرار و تن از منم تر از خف من قس گفته است
 نگاه در شان تو دلیل عیود است و تموصفات شخص چنانکه

۹۹۹۳۷	۵۲	۵۲۹۹۹۳	۹۹۹۳۴	۵۲	۵۲۹۹۳۰
۹۹۹۳۳	۵۲	۲۹۹۹۳	۹۹۹۳۴	۵۲	۹۹۹۳۱
۹۹۹۳۲	۵۲	۹۹۹۳۴	۲۹۹۹۳	۵	۹۹۹۳۵
۹۹۹۳۹	۵۲	۹۹۹۳۴	۹۹۹۳۳	۵۲	۹۹۹۳۵

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک
 ش ج ح خ د ت
 ن ت ث ق ر ک
 ظ ح ط ی ک
 ل م ن و ز ح ط ی ک
 س ه و ز ح ط ی ک
 ی ک ل م ن و ز ح ط ی ک

کمال اضرابان

جواب

ضرابان شدن از جور باریت

خفتن کفرت

ضرابان آید ز مرغ جان آ

ضرابان آید ز کمان آ

زنان داده اند از ضرابان

ضرابان خراب اند ضرابان
که در صحرای او علم سراپان

نسخه در کتب
نرم و دلیم و خوش برون و فضیلت
بدن سوخت دید و در دنیا صلح
بگردد فضل صد عالمه و خفتن کرده همه
بگردد کمان آید کمان آید کمان آید
بگردد و جمع را بسته و خفتن خفتن

بگردد و جمع را بسته و خفتن خفتن
بگردد و جمع را بسته و خفتن خفتن

بگردد و جمع را بسته و خفتن خفتن
بگردد و جمع را بسته و خفتن خفتن

در صحرای

این چند باریت

عشق همه که شیدا با دایدا

در بسیاری غصه از خبر خیریم

چیزت شویم همه با دایدا

عاشق همه که شیدا با دایدا

بگردد و جمع را بسته و خفتن خفتن

بگردد و جمع را بسته و خفتن خفتن

کرتوبه در توبه کبکیم بزبان

نوفزبان کبکیم کبکیم

هر چه که زنت و بجز باریت

معلوم که در طریقی خفا

نقش از بهر چه ارا

بگردد و جمع را بسته و خفتن خفتن

بگردد و جمع را بسته و خفتن خفتن

بگردد و جمع را بسته و خفتن خفتن

بگردد و جمع را بسته و خفتن خفتن

بگردد و جمع را بسته و خفتن خفتن

بگردد و جمع را بسته و خفتن خفتن

این کوره چو عشق را از جان است
در سینه بر زلف نظرهای دوده است

دینا دیدار و هر چه دیدار است
و آن نیز که لعلی در چشمش نیندازد

این سینه که بر گردن او می بینم
دلیت که بر گردن یار می بینم

ترا بر آفاق دیدار است
و آن نیز که در خانه فرزند است

چشم که بجز از یادگار است
با خلق بی جزا در یادگار است

زنان چه حقیقت پس بودن است
راه طبع و حمل هم بودن است

هر چه که در عقل آید
کردیم و گفت با خدا در است

چونکه صحبت گویند که است
فراخ ز سفر چون آسودن است

هرگز یک و دیگر که در نهاد بر است
شادی و غم که در فضا و قدر است

با چرخ من سوار که خاندان عشق
فرخ از تو هزار بار بی راه است

هر دل که در دو نایب تجرید است
با چاره همه از او ندیم ندیم است

جز خاطر نایب که زنت طی دارد
تا 2 همه هر کجاست اسباب است

افسوس که نه در جوانی طرب است
دین تازه بهار و دانی طرب است

آنم رخ طرب که نام او کجاست
فرا نمانم که نه آید است

از مصلح دنیا تو همه در دور است
تا چند خان لجه و لجه دور است

دنیای که بر اهل او است
که ترک زبانی کسی که سود است

ای کوزه که از کوزه است
یا چندی بر کوزه آید خوراک

فریاد که در غایت بر بوده
همه لغو حرام و نام

بگفت فریدون و کف بخشد
بر صغیر نهاده چه بنیادی

فریاد کرده سپید بگویم کرد
فریاد کرده مانی تا فریاد

افلاک را بگوشی کاری
خلفم بچه بسکند مکتب داری

دنیای درازنده که آخر چه
دنیای نامی هر خواننده که آخر چه

ای هاشم که هر حرامی کردی
تا از کجین نیدی مریض

بگویم که کدام دل جانندی صد
صدای دیگر بمانده که آخر چه

آینه

بیت

بجست فرخ رعیت و ادارت
و مدارمت نمون بلایع دعا با قوسه
و در اجابت طلبت کور مناب
دستها و بلند نایب در وقت خواندن

تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ الْحَىُّ الْقَيُّومُ
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
لَهُ شَرِّكَ فِي الْمَلِكِ
وَلَهُ يُكِنُّ لَهُ الْوَكِيفُ
مِنَ الذُّلِّ وَكَبِيرُهُ
تَكْبِيرًا اللَّهُمَّ إِنِّي
أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُؤْسِ
وَالْفَقْرِ وَ مِنَ غَلْبَةِ
الذُّلِّ وَالسَّقَمِ
وَأَسْأَلُكَ أَنْ تُعِينَنِي
عَلَىٰ آدَاءِ حَقِّكَ
إِلَيْكَ وَأَدَاءِ حَقِّ
النَّاسِ إِلَيَّ النَّاسِ

تا نام خداوند الهی در ۱۱۵۰

فنج دیگر که دست دندان نوسنج که خون باز دارد

دندان متحرک و قائم کرد اند بکنه کباب آله مفر کرده

بیلد کل رخ کفنر شفا و مریه

زاج سماه قطه طبشیر عاقه قره

از مریک مسدود بکنه کرفه ب سینه و درین دندان پنهانند

مرکز دست کوه باه و بید بید در زشت تقدر

فوقه باه و بید بید در زشت تقدر در آنجا برون آورده بچیل

فوقه باه و بید بید در زشت تقدر در آنجا برون آورده بچیل

آن بچیل نه پس از آب بیرون آورده بچیل

بچیل نه پس از آب بیرون آورده بچیل

افاضه باه و بید بید در زشت تقدر

افاضه باه و بید بید در زشت تقدر

آنکه که بید بید تقدر

آنکه که بید بید تقدر

آنکه که بید بید تقدر

آنکه که بید بید تقدر

آنکه که بید بید تقدر

آنکه که بید بید تقدر

آنکه که بید بید تقدر

آنکه که بید بید تقدر

آنکه که بید بید تقدر

آنکه که بید بید تقدر

آنکه که بید بید تقدر

در شرایط محل کتابت

ولیکن خانه خطاط باید که از هر چهار سو در ناکشید
صاف صحت را نگونه بینند که در پیش در شرف نشید

وقت نمودن ای کنگر
جنوبی به جهت از جانب
ولی در صورتی که
بزرگ در غوی نشین

مصایح فله و کارها و عمارت
که جهت بگیر کرده باشند مثل چاه چو ضو منال آن
و اوج جمع صنعت فلات بیابان فلو است
نظر که او سخت و بار آید آن بار در ناکشید

در ساختن سیاهی و ساختن اجزای آن که می

چنین گفت اند او را
که از سیاهی چای خیر است
سخن زانکه در دم و ده پاک
ولی نمسک با سه روده باران

سیم هم در سیاه است مازو
ولی مازو فو همسک هر دو

بوجود چهارم ضعیف
و با هر سه جزو است از
در هر یک لطفیست مازو

در طریق صحی فطرت مازو در وقت او دار هر گونه ف
ولی باید به هر دو در و با سو
بالدیده در وقت سویشی
بگوید که فطرتیست و فطرت
که از در سویشیست

یا زور نوبت بعد از نماز صبح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مَحْبُوبًا فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ
وَبَلِّغْنِي إِلَى مِائَةِ وَعِشْرِينَ سَنَةً
وَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَحْسَنُ الرَّاهِبِينَ

الدعاء بعد الفريضة ان تقول

اللَّهُمَّ اِنِّي اسْأَلُكَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ اَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ
وَاعُوذُ بِكَ مِنْ كُلِّ شَرٍّ اَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ اللَّهُمَّ
اِنِّي اسْأَلُكَ بِمُافْتِيكَ فِي امْرِئِي كُلِّهِ اَوْ اَعُوذُ
بِكَ مِنْ خَيْرِي الدُّنْيَا وَعَذَابِ الْآخِرَةِ
لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ وَعَدُوٌّ لَشَرِيكَ لَهُ لَدَا
مَلَائِكَتِكَ وَوَلَدِ اِحْمَدَ حَبِيبِي وَبَيْتِي وَنَجِيي
بِيَدِ مَلَائِكَتِكَ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

بج فاس
رخ ت دل
مای شم

اظهار فخر و بخت از خدا

لقد اراد ان يخرج من الدنيا
اقبل الله
يا مودع قلوب العباد

زلفان سپید
در جدم زلف دل

سروش زین سبکی از خدا

سید زین سبکی از خدا

بلان و تقویت چشم من

اب ابراهیم
در سال که از دنیا رفت

تجدد کلام از خدا
و در سوره
تجدد کلام از خدا

تجدد کلام از خدا
تجدد کلام از خدا

تجدد کلام از خدا
تجدد کلام از خدا

قال النبي

اذا كان يوم القيمة زين عرش رب العالمين
بكل زينة ثم يؤتى بمنبرين من نور طولهما مائة
فيوضع احدهما عن يمين العرش والاخر عن يسار
العرش ثم يؤتى بالحسن والحسين عليهما السلام
فيقوم الحسن على احدهما والحسين على الاخر
يزين الرب تبارك وتعالى بهما عشر كما تزين

المرة قرطها فترد ثم يرد من ربه في ركبها في يوم عاشوراء
عن الحسن بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب
هو موسى الرضا في حوائج الدنيا والاخرة في كل يوم عاشوراء
فرضي الله له حوائج الدنيا والاخرة في كل يوم عاشوراء
يوم مصيبت وخير وسجدة جعل الله
جل يوم القيمة يوم فخر

وسروره وقربت بنا في الجنان عينه ونسبتي
يوم عاشوراء يوم بركة وادخر فيه كنز لا يشبه الميثاق
فيما ادخر عشر يوم القيمة مع بني يدوسه الله

عن الصادق جعفر بن محمد عن ابيه عن ابيه قال قال
علي عليه السلام ما من يوم يمر على ابن ادم الا
قال له ذلك اليوم يا ابن ادم انا يوم جديد
وانا اعليك شهيد فقل في خيرا واعلم في
خيرا اشهد لك به يوم القيمة فانك لن
تراني بعد ابدا عن الصادق عليه السلام
عن ابيه عن ابيه قال قال علي ان لله المسلم
ثلاثة اخلاء خليل يقول له انا معك حيا وامتيا
وهو عمه و خليل يقول له انا معك حتى تموت
وهو مال فاذا مات صا للورثة و خليل
يقول له انا معك الى باب قبرك ثم اخليك
وهو ولده

نظم
در اول کار آفرینش تائب نکر ز کرده خویش
بخر رفت بر دشت از کمان تر کی بر کرد دسعی و تدبیر
عن ابی بصیر عن الصادق قال
معه من محمد عليها السلام قال اربع ركعات كل ركعة خمسين
سمعت يقول من صلى اربع ركعات كل ركعة خمسين
سمعت يقول من صلى اربع ركعات كل ركعة خمسين
عن الصادق جعفر بن محمد
ما من عبد يقول كل يوم سبع مرات سئل
الله الجنة واعوذ بالله من النار الا قالت
النار ما رب اعذ مني عن عمرو بن
ادب المقدم قال سمعت جعفر بن محمد يقول
من قرأ اية الكرسي مرة صرف الله عن الف
مكروه من مكروه الدنيا والف مكروه من
مكروه الاخرة ايسر مكروه الدنيا الفقير
مكروه الاخرة عذاب القبر

عن ابی عبد الله الصادق جعفر بن محمد قال
تبع حكيم حكيمًا سبجًا نذره فسبح في سبع كلمات فلما
لحق به قال له يا هذا ما ارفع من السماء
واوسع من الارض واغنى من البحر
واقسى من الحجر واشد حرارة
من النار واشد برودة
من الزمهرير
اثقل من الجبال
الرسيات

فقال له يا هذا الحق ارفع من السماء والعد القح
من الارض وغنى النفس اغنى من البحر وقلب الحكماء
اقسى من الحجر والحديد الجشع من النار واشد حرارة
والنياس من روع الله عز وجل اشد برودة من الزمهرير
والبهتان على البرى اثقل من الجبال الرسيات

در میان آنکه شصت هر زن در تمام ماه در یک حضورت باید باشد
حضورت در آن روز که شصت در آن حضورت مرد او با لیده
و بی جمع کند اول ماه در زینت پاست باید او سوفا برسد
باید ۳ در کف پاست بگذرا باید فریاد نماید ۴ در کف
باید نماید ۴ در ساق پاست باید بسیار نماید ۵ در رانست
باید پادت و کام هر قضیب ع در فرج پاست باید نماید و کامی
بوسید و بکشد مادر زان پاست باید دست بردارند و نماید
۸ در پستان پاست باید دست بکشد و کام هر فرج زرد ۸
۹ در کردن پاست باید او سو بوسید و بکشد ۱۰ در لب پاست کامی
باید زید با دندان و کام هر بکشد ۱۱ در خشارت باید دست
کشد و بوسید و زید پاست باید او سو کام هر فرج زرد ۱۱

دکا در ۱۳ اوستا بوسید ۱۳ در شقیقه با بد برش را کشید گرفته
 از بوسید ۱۴ در پیش ز آب با بد چنان شش بوسید ۱۵
 در فرق که با بدش نه کشید و ز شش کشید و دست در گردش
 کرده جان نامه

در شقیقه با بد برش را کشید گرفته
 از بوسید ۱۴ در پیش ز آب با بد چنان شش بوسید ۱۵
 در فرق که با بدش نه کشید و ز شش کشید و دست در گردش
 کرده جان نامه

کرامت ای نفس را نیت
آرام بگذرد بر دل جهان

وارانین و فرزند نوشته اند معلوم
سازند تولد و او ان تکمیل علوم و در آن وقت
معلوم

حجت الحق الوعلی سنیبا در شیخ آمار عدم بوجود
در صد است که در علم و در کسر زدن این بدو بود

تبادره عشق در اندام ریخته اند و اندر این عشق عاشق را نیکوخته اند
با جان و روان بوعلی ارفع چون شیر و سرکه با هم آمیخته اند

از صفت و عیان الف خط بلبل
میکلام و در عانی با جوانی معکوس
در صفتی که در خط بلبل
و لم الف

در این

غارت خفا نهادند اندک اندک
غافل که شنیدند خلق فصل از او است
در روز قیامت این بدان که نامه
کتاب نوشته در متن آن

آه که اندوه و غم در هر گشت دست
این همه کشف در توفیق هم کرد

خود که در وال نشنیده خواهد بود
قد تو بقدر معرفت خواهد بود
در جن صفت کوشی که در روز جزا
عشتر تو بصورت صفت خواهد بود

در خوشتر آنرا که از شیخ بر کوه کار
دوست مراد دست افشانه با بر باد

دل و راه عشق تو نبودم هرگز
از محنت و درد تو نبودم هرگز
در این صفتی که تو کوی است آن در
تا هر کسی در آن تو بودم هرگز

نقل بعد الصلوة الصبح عشر مرات
سبحان الله العظيم ويحمده الأهل والأقربة إلا بالله العلي العظيم
اللهم الهدني من عندك وانقذني من مضلت وانشر
علي من رحمتك وانزل علي من مركاتك

آن که در پیش بیایدیم
 ما از برای دیدن با دیدیم
 گرفت به بندگی کار با دیدیم
 اسرار از آن تو دانی و نه من
 و بی حرف معانه تو خواند من
 است از بس کرده گفتگو
 کرده بر آتش تو مانی تو

آن که در پیش بیایدیم
 ما از برای دیدن با دیدیم
 گرفت به بندگی کار با دیدیم
 اسرار از آن تو دانی و نه من
 و بی حرف معانه تو خواند من
 است از بس کرده گفتگو
 کرده بر آتش تو مانی تو

آن که در پیش بیایدیم
 ما از برای دیدن با دیدیم
 گرفت به بندگی کار با دیدیم
 اسرار از آن تو دانی و نه من
 و بی حرف معانه تو خواند من
 است از بس کرده گفتگو
 کرده بر آتش تو مانی تو

لقب بنفعل دانی و دنام
 دشمنان نند تو م
 دل خون شود تو در پیش
 آن که در پیش بیایدیم
 ما از برای دیدن با دیدیم
 گرفت به بندگی کار با دیدیم
 اسرار از آن تو دانی و نه من
 و بی حرف معانه تو خواند من
 است از بس کرده گفتگو
 کرده بر آتش تو مانی تو

اللَّهُمَّ إِنَّا لَعَلِّكَ غَنِيٌّ
 بِحَالِي اللَّهُمَّ إِنَّا لَعَلِّكَ غَنِيٌّ
 اسْتَغْنِي بِنَاهِمِن سَوَاء

وادانقا
 کفر و غم نراف آن بنجو
 حکم از زمان فر ایمان بنجو
 در هر یکی بفرح آنهم کافر
 پس در هر دهر یک سران بنجو

حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود هر کس ازین آیه را بخواند برودن رعد و باران بر او نازل
 انجام شود این آیه را بخواند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حَسْبِيَ اللَّهُ وَكَلَّمْتُ عَلَى اللَّهِ**
إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ أُمُورٍ كُلِّهَا وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَعِ
الْآخِرَةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي خلقنا من غير عمد وادغم في كل حرف من حروف القرآن
الحمد لله الذي علمنا ما لم يعلم وجعلنا من جنس
الإنس والجن والانس والجنس في كل شيء في هذا العالم المظلم اللهم
وانظر في طبقاتنا في البحر البعيد في السموات المظلمة المظلمة
الذرة التي خلقنا من غير عمد في هذا العالم المظلم المظلم
عند البحر في بحر الموتى واصرف صبح لاجل عز افق الدنيا
ورفتك من انزفت في سماء الدنيا واول ما اوقدت
مع صبح القهقريه في ملكوت الله الذي كان احمد في ملكوت
العالمين محمد في ملكوت المصطفى محمد في ملكوت المخلصين واما بعد
فلله السامع العليم في قلبه العارف في عبده والحمد لله وحده

سُبْحَانَكَ يَا اِلَهَ اَبَدًا

حَسْبُكَ يَا اِلَهَ اَبَدًا وَاشْهَدُ بِاَنَّ اَسْلَمُونَ بِرِسْوَائِهِ
از الحمد لله الذي خلقنا من غير عمد وادغم في كل حرف من حروف القرآن
الحمد لله الذي علمنا ما لم يعلم وجعلنا من جنس
الإنس والجن والانس والجنس في كل شيء في هذا العالم المظلم اللهم
وانظر في طبقاتنا في البحر البعيد في السموات المظلمة المظلمة
الذرة التي خلقنا من غير عمد في هذا العالم المظلم المظلم
عند البحر في بحر الموتى واصرف صبح لاجل عز افق الدنيا
ورفتك من انزفت في سماء الدنيا واول ما اوقدت
مع صبح القهقريه في ملكوت الله الذي كان احمد في ملكوت
العالمين محمد في ملكوت المصطفى محمد في ملكوت المخلصين واما بعد
فلله السامع العليم في قلبه العارف في عبده والحمد لله وحده
وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
هرگز این را به هر که میسر است از او الیم الخیر را در وقت
سحر را غنای بنویسد و بر سرش بندد که او را در دست یا پهلوی باشد شفا یابد
و اگر کسی را دل تنگ باشد یا غم بسیار داشته باشد این را در وقت خواب
مفت بار بخواند چیزی به او نرسد ان غم زایل شود و ان یمسک الله
بصری فلما کانت لک الاله و یمسک بحیر فهو علی کل
شیء قدير و هو العايم فوق عباده و هو الحکيم الخیر
هرگز بروقتی که در یاد در اضطراب بنویسد و سحر پدید آید این آیه قبل من

يُخَيِّمُ إِلَى انْتِهَى تَشْرُكُونَ رَابِعًا غَدْرَ نَبِيِّهِ وَبَدْرِيَا نَدْرُورِيَا أَرَامَ لِيَدِ وَدَاكِرِكِ
دَرْ بِلَايَا بَاشَه جَمِينِ اِيْنِ اِيْمِي رَا بَخَوَانِدَ حَقِّ تَمِّ اَوْ رَا خَلَا مِ كِنْدَه قُلْ مَنْ يُخَيِّمُكُمْ مِنْ
ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُوْنَهُ لِنُصْرَتِهَا وَخَفِيَّةً لَيْتَ اَنْجِيْنَا
مِنْ هَذِهِ لَنْ كُنْتُمْ مِنَ الشَّاكِرِيْنَ قُلْ اَللّٰهُ يُخَيِّمُكُمْ مِنْهَا
وَمِنْ كُلِّ كَوْمٍ فَتَنَّا اَنْتُمْ تَشْكُرُوْنَ هَرَكَةُ اِيْنِ اِيْمِي نَالِقُ الْاَصْبَاحِ
الْقَوْلُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُوْنَ رَا نَقْشُ كِنْدَه يَابُو لَيْدِ بَرَحْمَةُ اَرْجُو سَبَاحَ يَابِرِ جَوِيْكَه بَاشَه بَاطَارَتِ
بِرَقْمَه كَشْتَرُ كَلِمَه اَز اَفَاتِ دَرْ يَا كَه مَحْفُوْطَ مَانَدِ دَا كِرِ بَرِ اِنْ كَسِيْ نَبْنَدَه كَه بَسْتَه بَاشَه
كُتْ وَهَ كَرُوْدَانِ دَا هَ قَالِقُ الْاَصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالنَّهْمَ وَالنَّهْمَ
حَسْبًا اِنَادَ الْاَلَّ تَقْدِيْرُ الضَّرِيْنِ الْعَلِيْمِ وَهُوَ الَّذِيْ جَعَلَ لَكُمْ التَّجْمُوْمَ
لِيَتَّقُوْا فِيْهَا ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْاَيَاتِ
لِقَوْمٍ يَعْلَمُوْنَ هَرَكَةُ اِيْمِي وَهُوَ الَّذِيْ اَلْقَمُ يَفْقَهُوْنَ رَابِعِيْتِ اِهْمَدِ
نَوِيْسَه بِنَامِ اِهْرَكَه خَوَاهِدِ نَامِ مَادَرْشِ وَبَاخُوْرُ كَلِمَه اَرْ دَا نَكْسُ طَقْتِ فَا رَقْدِ اَوْ نِيَاوُ
وَسَا اَوْ بَسْتُوْا نَدِ نَمُوْدِ وَهُوَ الَّذِيْ اَسْتَا كَمَه مِنْ نَفْسٍ وَاَحَدَةٍ فَسْتَقْرَ
وَمُسْتَوِيْعٍ قَدْ فَصَّلْنَا الْاَيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُوْنَ جَوْنِ اِيْنِ اِيْمِي بَرِيْعِ الْاَيَاتِ
الْقَوْلُ يَخِيْلُ رَا اِهْرَكِه سَرَامَ بَاشَه دَرُوْرُوْنِ دَرْ يَكِ نَوِيْدِ وَاَنْزَابِ اَنْزَابِ نَهْمَه قَه رَسْمِ خَفِيْمِ
دَر اَنْ بَرِيَانِ كِنْدَه وَاَنْزَابِيْدِ دَر پَرِيْشِ سَرَاوْطَلَا يَكِنْدَه وَبَهْمَتِ وَاَنْزَابِ اَنْزَابِ اَنْزَابِ
بَخُوْرُ دَرْ سَرَامِ اَوْ بَرِ شُوْدِ دَا كِرِ چَهَارِ قَطْعَه مَعَالِ كِنْدَه نَوِيْدِ دَر اِهْرَسَالِ اِهْرَسُوْرِيْ كِه خَوَاهِدِ
دَر رَشُوْدِ مَسَلِ مَوْشِ وَمَارُ وَاَكْرُوْدِ دَر اَوْ نَقْشِ كِنْدَه وَهَرِيْكَ رَا دَر يَكِرِ كِنْدَه سَرَا بَسَاوْدِ مَنِ كِنْدَه
اِيْجُوَانَاتِ نَزْدِيْكَ اَنْوَاعِ نِيَابِيْنَه بَدِيْعِ السَّمَاوِيْتِ وَالْاَرْضِيْنَ اَنْتَ يَكُوْنُ
لَهُ لَدُوْلَه وَكُنْ لَه رَا صَا حِيْبَه وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ
عَلِيْمٌ ذَا اَلْمِ وَاللّٰهُ سَبَّحْكُمْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاَعْبُدُوْهُ

بَرِيْعِ الْاَيَاتِ

وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيْلٌ وَجَوْنِ اِيْمِي رَابِعِيْتِ اِهْمَدِ وَبَاشَه اِهْمَدِ اِيْمِي رَابِعِيْتِ اِهْمَدِ
اِيْنِ اِيْمِي لَانْدَه كَه اَلْبَصَارُ اِلَى وَهُوَ اللَّطِيْفُ الْخَبِيْرُ اَكْبَرُ بَخَوَانِدِ زَايِلِ شُوْدِ لَا اَنْدِ سَرَا كَه
اَلْبَصَارُ وَهُوَ يَدْرِيْكَ اَلْبَصَارُ وَهُوَ اللَّطِيْفُ الْخَبِيْرُ اَكْبَرُ
كَه دَعَا رَا سَبَّحْ شُوْدِ اِيْنِ اِيْمِي وَبَهْمَتِ كَلِمَه اِلَى وَهُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ رَابِعِيْتِ اِهْمَدِ كِنْدَه
كَه اَز نَقْرَه يَابَلَدِ بَاشَه وَاَنْزَابِ رَسْبِ وَضَرْبِ زُوْدِ اِيْنِ فَاتِمَ رَابِعِيْتِ اِهْمَدِ دَوَسْتِ بَرِ دَا رَا
بَكُوِيْدِ يَابَرِ تَحْتِ هَذِهِ الْاَيَاتِ اِحْدِ عِلْمًا اِيْمِي اِهْمَدِ اِهْمَدِ اِهْمَدِ اِهْمَدِ اِهْمَدِ اِهْمَدِ اِهْمَدِ
وَبَهْمَتِ كَلِمَه سَبَّحْ صِدْقًا وَعَدْلًا اَلْمُبْدِيْ لِكَلِمَاتِه
وَهُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ وَكَرْمِ وَاَسْمَدِ سَبَّحْ بَاشَه قَه رَا فَكْرِ اَرْبَعِ
رَا هَ بَرِ كِرِ وَاِيْنِ اِيْمِي وَبَهْمَتِ كَلِمَه اِلَى وَهُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ رَابِعِيْتِ اِهْمَدِ بَرِ اِنْ
خَوَانِدِ وَبَهْمَتِ وَاَسْمَدِ بَاشَه اِنْ وَاَسْمَدِ مَقْهُوْرُ كَرُوْدَانِ اِهْمَدِ
قَوْلُهُ تَعَالَى وَاِذَا جَاءَتْكُمْ اَلْاَنْوَايِلُ مِنْ بِيْرٍ اَوْ اِهْمَدِ كَلِمَه اِهْمَدِ اِهْمَدِ اِهْمَدِ اِهْمَدِ اِهْمَدِ
اِيْجَمْعِ وَاِهْمَدِ اِهْمَدِ اِهْمَدِ اِهْمَدِ اِهْمَدِ اِهْمَدِ اِهْمَدِ اِهْمَدِ اِهْمَدِ اِهْمَدِ اِهْمَدِ اِهْمَدِ اِهْمَدِ
بَخِيْرِكِنْدَه سَبَّحْ شُوْدِ وَاِذَا جَاءَتْكُمْ اِيْمِي رَا قَالُوْا لَنْ نُوْمِنَ حَتَّى نُنَزَّلَ
مِنْ سَمٰوٰتٍ مَّرْسُوْلًا سَلِّمْنَا لَكَ اَللّٰهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسٰلَتَهُ

بَرِيْعِ الْاَيَاتِ

يَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَأُوا مَا تَشَاءُ مِنْهُ وَإِقِيمُوا
الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاقْرَأُوا اللَّهَ قَرْضًا وَمَا
تَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ
هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا وَأَسْتَغْفِرُ لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ

غَفُورٌ رَحِيمٌ هر کس به از نماز صبح پیش از آنکه نماز بخوابد این را
استغفار می کند و الله و هو السميع العليم را بخواند حق تعالی
جمله گناهات او را در آن روز کفایت کند مگر آنرا که در نماز بعد از

از نماز فریضه هیچ چیز محتاج نشود و همیشه مراد است او حاصل کرد
هر کس این آیه را از حنبلت الما و رکع بسجود را در وقت خواب بخواند
و از خدا در خواهد که در وقت میتن از خواب بیدار شود و مطلق حاصل
آیه این است **وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ ؕ آمَنَّا
وَ اتَّخَذُوهُم مِّنْ مَّقَامِ اِبْرَاهِيمَ مُصَلًّوۗاۙ وَ عَهِدْنَا اِلَى
اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْمٰعِيلَ اِنَّ طَهْرًا بَيْتِي لِلطَّائِفِيْنَ**

وَالْعَاكِفِيْنَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ هر کس در آیات در صحنه
از سفال بپوشد و باب باران بشود و آن آب را بر آن نماز و بارش کند
در خواب باشد یا نشد هر کاریکه کرده باشد بگوید و آن آیات این است
وَ اِذْ قَالَ مُوْسٰى لِقَوْمِهٖ اِنَّ اللّٰهَ يَامُرُكُمْ اَنْ تَذٰبَحُوا

بَقَرَةَ قَالُوا اتَّخَذَ نَاهِبًا وَقَالَ اَعُوذُ بِاللَّهِ اِنْ اَكُونُ
 مِنَ الْجَاهِلِيْنَ قَالُوا اَدْعُ لَنَا مِنْكَ يُبَيِّنُ لَنَا مَا هِيَ
 قَالِ اِنَّهُ يَقُولُ اِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِصٌ وَلَا بَكْرٌ اَنْ
 بَيْنَ ذَالِكَ فَافْعَلُوا مَا تَوْمَرُونَ قَالُوا اَدْعُ لَنَا
 مِنْكَ يُبَيِّنُ لَنَا مَا لَوْ نَهَا قَالَ اِنَّهُ يَقُولُ اِنَّهَا
 بَقَرَةٌ صَفْصَاءٌ فَاقْعِ لَوْ نَهَاكَ الشَّيْطَانُ النَّاطِرُ مِنَ
 هر کس این را بخواند هرگز دست خود بر سینه نهد که اگر در دل
 داشته باشد بگوید و این هم اسم را هم چهل بار بخواند برش در سینه که از جهت
 بریده باشد از روز جمعه هنگام طلوع آفتاب و از آن جهت و فیه
 بر موضع درد دهنه و در هر بار آید این خود را پیش از زبون و بعد از
 زبون بر موضع درد حیوان بگفتند و در و زایل شود و نیز گفته اند
 که هر کس این را با سوره شریف بخواند بر کافران و انحراف کردن
 هر کس سینه بندد که آن صحیح باشد و از آن در خانه سردی که مظهر آن
 آن باشد که چیز بدیون است آنحر و کس در آن موضع بایستد و علامت
 در سینه آن است که آنحر و کس در روز چهارم بخورد و آن هم این است
 و اذ قتلتم نفسا فادارتم فيها والله يخرج ما كنتم
 تكتمون فقلنا اضربوه ببعضها كذلك يحيى الله
 الموتى ويريكم آياته لعلكم تعقلون هر کس این آیه را
 در طشت از من بخواند و آب بپوشد و از آن آب بخورد در او تاثیر
 نکند و اگر مسحور باشد بخورد و اگر مجنون و مسحر یا کسیکه او را چشم زخم رسیده

عنه

فعل كنه ازان صحیح و ان آیات انزلت و اتبعوا ما تنزلنا لمن
 على ملك سليمان و ما كفر سليمان و لكن الشياطين كفر
 يعلمون الناس البحر و ما انزل على الملكين بيابل
 هاروت و ماروت و ما يعلمان من احد حتى يقول
 انما نحن فتنة فلا تكفر فيعلمون منهما ما يفرقون
 به بين المرء و زوجته و ما هم بضامنين به من احد
 الا باذن الله و يعلمون ما يفرقهم ولا ينفعهم
 و لقد علموا لمن اشترى به ماله في الآخرة من خلاق
 و كنس ما شرفا به انفسهم لو كانوا يعلمون و لو انهم
 آمنوا و اتقوا المشركين من عند الله خير لو كانوا يعلمون
 چون کسیر این را میخواند و این آیه را در بطور نوبه از زعفران و کلاب و انرا
 باب انکور سیاه بشوید و آنکه که با کلاب و کلاب و کلاب سوده بان اضافه کند و بخورد
 آنرا من زایل شود و اگر این آیه را بر هر سینه نوید در مرتبه چهارم در چهار بر کردن
 هر کس سینه بندد و بعد از آن از هر طرف بخوابد و در آب باران نیشان
 بشوید پس این را در در سینه که آن داشته باشد یا بشوید و خود را در آن موضع
 سرد بر بالای آن و فیه بایسته باذن الله و ان آیه انزلت و اذ رفع
 ابراهيم القواعد من البيت و اسمعيل و ربنا انقل منا
 انك انت السميع العليم هر کس این آیه را بسیار بخواند و بر آن نهد و

عنه

ویران شود و بر بروت هر برده تولید و در هر مکان که اندازد و در عمارت بنید
 لیتقطع طر قاین الذین کفروا اویکتهم وینقلبوا حاسین
 لیس لك من الامر شیء اویتوب علیهم اویعدنهم فانتم
 ظالمون چون حاکم ظالم در عیت از او بگریه باشد این ایه این میسک را
 در صف اول تولید که از لایحه ساخته باشند نام آنکه بران تولید و در حکم او در سینه
 سوزول شود ان میسک قریح فقد مس القوم قریح و قریح و قریح
 الايام نذولها بین الناس ولیعلم الله الذین امنوا و یحیی
 منکم شهداء و الله لا یحب الظالمین ولیخص الله الذین
 امنوا و یحق الکافرین اگر کسر را هم صعبتراید این ایه هم انزل
 علیکم را در چهار روز بعد نوبت این ایه را بخواند نام او ساخته شود و اگر بپوشد
 روز هر روز بیست دفع و شصت بار بخواند دفع شود و اگر نوازده روز
 هر روز نوازده بار بخواند همه غلتهها فلاح شود و اگر نیت تو را کسر روز ده بار
 بخواند تو را کسر کرد و اگر کسب بجهت سلامتی او و عیال او روز پنج بار بخواند دشمن
 متهور کرد و هر چند قریح در کسر هفت بار بخواند نافع بود و اگر از آن تولید و بر کردن
 است نه بلکه اولاف هم بدفع بود این ایه شصت بار تمام فروق تهر نشاء انزل
 علیکم من بعد انکم امنتم تعاسا یغی طایفة منکم و طایفة قد همتهم
 انفسهم یظنون بالله غیر الحق طت الجاهلیة یقولون هل لنا
 من الامر من شیء قل ان الامر لله ینفی عن انفسهم
 ما لا ینبئون و انک یقولون لو کان لنا من الامر شیء ما قتلنا
 هم هنا قل لو کنتم فی بیوتکم لبرن الذین کتب علیهم القتل
 الا مضا جهم و لیبی الله فلی صد و ساکم و لیخص

ملاف

(Faint bleed-through text from the reverse side of the page)

۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰
رج	رج	رج	رج	رج	رج	رج



و قایم که از عدد بیض درین شکل بنظر رویه در حق ایدانست که هر دو
 عدد متوالی را که ضعیف کنند ضعف هر دو بیض و در وجه باشد
 و در نظر سلسله عدد البتة میان ایشان فردی بود و این دو سبب
 عددی تحقق یابد و تفصیل نسبت آن دو عدد متوالی بود در کتاب اصول
 به من شده که نسبت ضعیف همچون نسبت اخلاصت و بر واقف غیر بعد
 نامل درین قاعده محقق نماز که چون دو عدد متوالی را هر یک در سبب
 کنند حاصل ضرب یکی فرد باشد و آن دیگر زوج و میان ایشان فردی زوج
 بود و نسبت تحقق پذیرد که تفصیل نسبت آن دو عدد متوالی بود مثلاً
 اگر ده را و آورده حاصل شود و سه و میان ایشان



سنی و کینت رسی و در مثل و یک جز از بی جز که نسبت ان اعداد است
 تفصیل سه باره است بدو که یکی نسبت با سی مثل و عشرت کجا
 بازده است یاده و اگر عددی بین این در عددی زیاده بر سه
 کنند واسطه میان حاصل ضرب پیش از دو عدد باشد و نسبت
 ایشان زیاده بر سه و مجموع تفصیل نسبت آن دو عدد بود و این
 طریقت که در فن موسیقی از برای تقسیم و محاسبه نسبت مسکوک دارند
 و الله تعالی اعلم و احکم **توضیح** در اوایل بحث گفته شد که در
 ربابه عدد نسبتی خاص است که با غیر او نیست و آن رقیقه نسبی
 منشا دو اسم مخصوص می باشد یکی واحد را یکی او را و بعد از آن تک
 معانی نمود می شود که دو اسم که لازم رتبه هر عدد است اگر اضافه
 کنند تعیین آن عدد با صدق اسم واحد هم واحد تواند بود و ما
 صدق آن دیگر عددی بود که نسبتش با آن عدد همان باشد که او را
 با واحد پس کمال اسمی هر عدد عددی شاید که بود که جامع با صدق دو
 اسم باشد چه در آن عدد را یکی خصیصه مرتبه او بود از اقتضای اسمین تمام
 از توه بنعل آمده باشد و محقق یافته مثلا کمال اسمی دو پنج است

در این کتاب
 در بیان
 در بیان
 در بیان

که نصف او را با ضعف او جمع کرده و از مودات این سخن است که
 کمال دوری هر عدد فضل معلوم و صورتی متمم عددی است باشد که تقیه
 از آن بکمال اسمی کرده شد و از ملاحظه کمال اسمی اعداد و تدبیر در آن
 بسی اسرار از جند سحر و صوغ و انکشاف می باید جست و واقف جزیه که انکا
 باشد از آنک حصول اثر و تولد مثل با تلبیث که بزمان احوال فاعل بود
 و قابل و اردواج میان ایشان صورت بنهند چون تامل نماید که کما
 اسمی سه است مستظن کرد که در اصل مرتبه که با از موطن شعور است
 ده واقع شده و زبان عربی بعین با اسمی از ماده شعور اختصاص یافته
 و چون اندیشه کند که کمال اسمی چهار که عدد مواد عنصر است سهده است
 پیر ان سخن که اصل تحقیق فرموده اند که تمام مواد سهده است در پاید از
 سر جزیه بدانند که جا در علم موسیقی عددی الکل الحیفه بعد از ابعاد صغیر
 طنی قسمه کرده اند و هوشمند آن صاحب توفیق را از اطلاع بر امثال این
 و قاین مزید و لوفی حاصل کرده با یک معالیه و خوارین حکم و اسرار را متنا
 که در ضمن خلوقات و مصنوعات الهی مندرجت معرفت خواص و احوال
 عدوست و چون از مقدماتی که قصد ایراد آن رفته بود آنچه ذوارف

الحنی ل

عوارف وقت با فاضل ان مسامحه نمود همه طب و تمدن یافت منکام
 ان اند که با جری ر و عده که باعث بر تمیز این مقدمات تعقیب از عده
 ان بوده شروع رود و جذبی از اوصاف و احوال عدد پنج نکات
 بیان کرد و من الله التوفیق **توضیح** از خصایض شروع عدد و اسباب
 که ایمانی باز رفته است که با وجود کمال قرب و اتصال با واحد در
 بعد و افرات سب با او بر سر بر سلطه و غلبه بود که نشانی
 کثرت همان تواند بود شوق است که حقیقت منافی ملا خط جبهه جامعیت
 و وحدت جنبی در او اهل اصل دوم سبق ذکر یافته و لهذا اسمی که بند
 واحد از اقتضای آن مرتبه از عدد و طاری شده نصف و در تمثیل
 و تمیز بین نبوت که منصف حکم کردار در غایت بعد از محط با و
 شده و فوکی صاب خبره بعد از استحصای این معانی در خاطر اگر باقی نماید
 که کمال اسمی عدد دو و بخت جنبی شروع باز نموده شد همانا در
 که نهایی فردی سب از حرم حرم و عده رتبه چینی تواند بود و این
 بر اشتهاد اطراف و نهایت بان رتبه از عدد و روشی که در عدد و عذرهای
 و اقل خایه بو عده کشف حجاب او زبان داده بود اینست با اینک

این عدد بی نقاب از نیابت جبهه یعنی کشوده جویس ظاهر است که آن
 از حرم و عده اصلی ظهوری اقرابت و از و گذشتند بو عده جمعی
 شعوری نزدیک میشود و باعث بر تفریح کلی باین روشی بر چندین
 مقدمات ملاحظه دوام بوده نظر بر خصوصیت بحث مقصود از این
 تمیزه از یک است بر سر این حکم و لیه ان جراحی و سناط مقدمات مذکور
 ظاهر است ایند این حکمت و مشورت ان و نظر بر عموم نفع و فایده
 ان رفته که چون مسر شد واقف بعد ازوقوف بر اینک اطراف و
 نهایت کثرت در عالم ظهوری بعد و پنج منتهی شده جایگز از اصول این
 در حکم حواس خمس باز نموده شد آگاه کرد و که ابعد مراتب عدد و لغز
 حرم و عده رتبه حسیست و لیه ان مقدمات قیمتی در سایر بختی بر آنکه
 حقایق اشیا را صورتی مطابق تر از عدد و خواص ان نیست و لیه علم
توضیح از خواص عدد پنج که عاصده مقاصد است اینک و اعدادی
 چون بنظم طبیعی چهار رتبه نزل نموده پنج حاصل شده بان صورت
۵۴۳۲۱ و اگر او را جدا جدا کرده اعداد را جمع کنند و جمله
 را رو لایست نمایند جنبی اول یکی را با دو جمله سازند و سه را با یک

جند

کرده جمله دیگر و از ابا چهار جمله و باقی برین قیاس البتہ در جمله چهارم
 پنج بصورت خود بار ایند برین **۱۵۱۰۴۳** و اگر واحد ابتدا
 نمود یک مرتبه معتبر دارند و یکی از میان گذارند و از ابطاق سابق
 جمع دارند یعنی افزا در اول بر هم افزاند در جمله چهارم پنج بصورت تمام
 برین **۲۵۱۰۶۹** و اگر در مثل این عمل دو دو از میان گذارند
 همچنان در جمله چهارم پنج بعینه ظاهر شود باین صورت **۳۵۲۲۱۲۵**
 و اگر سه سه طرح نمایند همان باشد باین صورت **۴۵۲۸۱۵۶** و همچنان
 چهار چهار و بچین باشد **۵۰۳۰۳۱۸۷** و بمثل پنج پنج باین صورت
۶۵۴۰۲۱۸ و بمثل ده ده متلا چنین باشد **۱۱۵۷۰۳۶۱۳**
 و این منوال بر چند اعداد منسقی منسظم مایه تمام بعد از چهارم
 از مبدأ واحد طرف کز نش پنج منتهی گردد و بچنانک در عالم ظهوری
 کیفیات محسوسه که نهایت ظهور باین منتهی شده و مشاع ظاهر و انسانی
 که مدارک و محالی این بر طبق یکدیگر مختص افتاده اند در پنج و سایر اطراف
 و نهایت سمین حالت چنانکه زبان قلم بکرات مترجم شده باین
 والله اعلم **جمله** از دلایل و منوات این معنی که مرتبه جنسی در

عار بعد واقع شده بر محیط اطلاق و حده و حکم هر که در اول است
 که جهت امکانی در و بنصاب رسیده در پنج قولیت بر دو عدد
 متوالی که یکی قاعده فواید عنصر است که موه قبول صور غیر متناهی
 در ایشان مودعت و یکی علم موالید عالم ظهوری که جنس است
 هر یک از حد حصر و احصا بجا و ز نمود و تمام توضیح کلام درین مقام
 است که عاید اجز در وسیع قوه و قاطعه در عدد و کجایش در و ظهور
 هر یک از اجزا است بصورت تمامی کل و این معنی در عبارات عدلی
 که بعضی از آن بحال دومی کرده شد محسوس یابد و هر پنج مساوی
 هر دو مرتبه و چهار است جهت و پنج مساوی و شش زده است
 و مراد از آن سخن که پنج قولیت بر سه و چهار است بعرف ارباب
 تعالیم و ماریس و پنج قولیت بر است و چهار و هفت همچنان معنی
 و بچنین بریب و ما برده قولیت و سه زده که شش اعظم است
 و پنج قولیت بر دو وارده و پنج و این خصیصه که عددی قوی باشد
 بر دو عدد متوالی متصل با و که متوالت باشد و مقوم مقوم در غیر پنج
 ظاهر نیست و متوالت بود والله اعلم **روشیخ** از امارات نحوی

قوابل

بک

عدد در تبدیلی است که پنج را ترکیب استرایی که موجب کمتر و از دنیا
شود و باشد میشود با هر عدد که بنا میرود البته در حاصل آن پنج با بصورت
اصلی باز آید اما مثال خود در ضمن عقدی دو صفر مخفی کرد و پنج
عدد از مرتبه اعداد اصلا بجا آورند و در سلسله بر جمع و تکرار
هر چند بعضی را در بعضی رسد است و پنج که کمال دوری اوست و
مشتمل بر صورت اصلی بعینه ظاهر شود و در کمال ظهوری پنج که
ماره است هم پنج بصورت خود باقیست و این جمله از علامات
علامه بعد دوری اوست از واحد و چون از فواصل خواص صدقات
وقت رقبه خامه از مظالم الکوهه دین از ادبی یافت عنان بیان بصورت
ببین مباحث اصلی جمله معطوف میکرد و بتایید الله تعالی حسن
توفیق و تیسره **پیراه محمد** در عمارش وجه ارتباط قواعد این بزرگ
عدد و روشش از کیفیت انضباط آن فایده عدد و مواقع پنج
او درین صناعت بسیار است هم از برای تحصیل ماده حرفی و هم
از برای تمیز کونه تصرف در آن مواد جهت اتمام اعمال تحصیل و تکمیل
و لهذا در مواضع متعدد در اصل سابق ذکر عددش از وصول

۱۹۷

